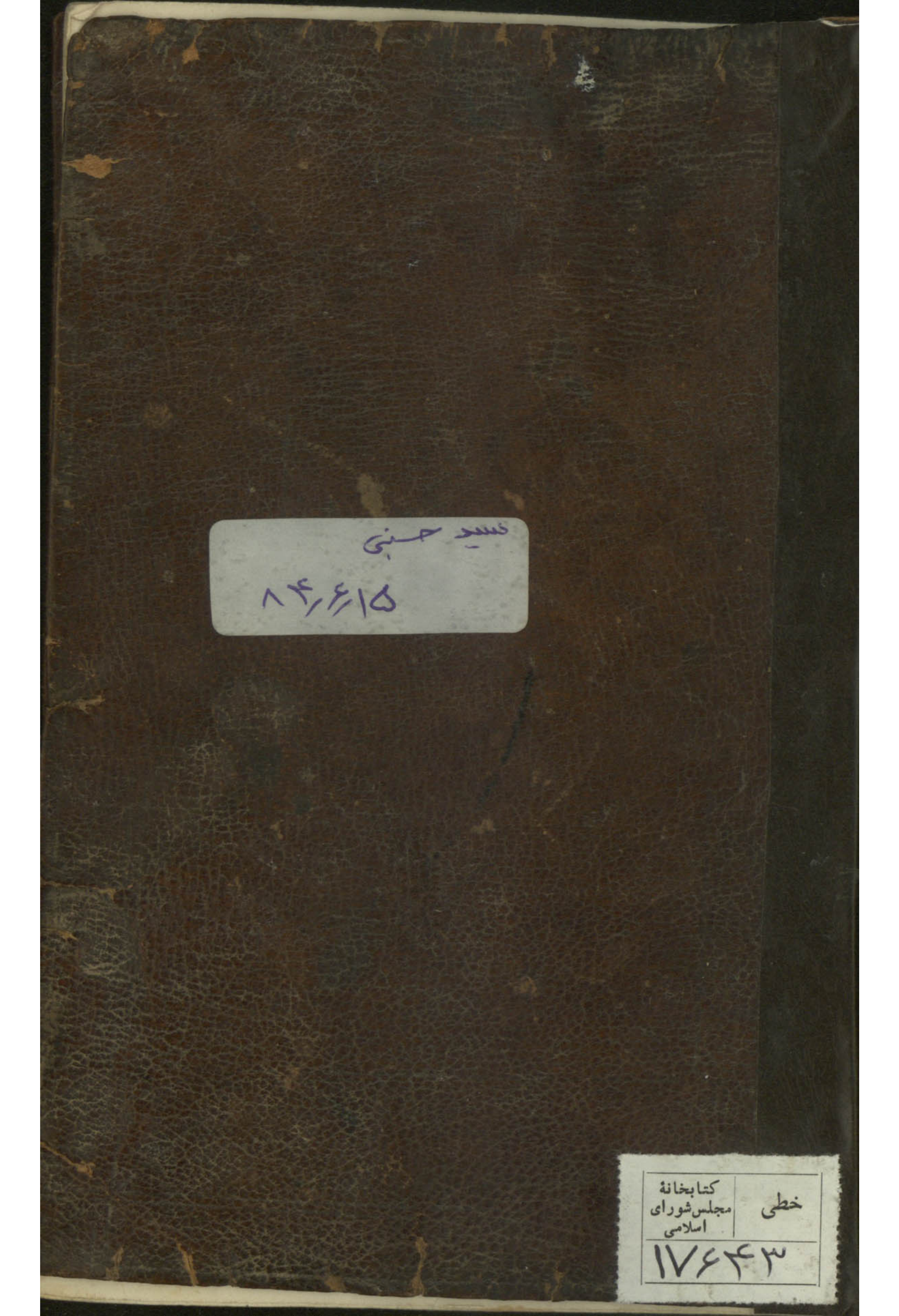
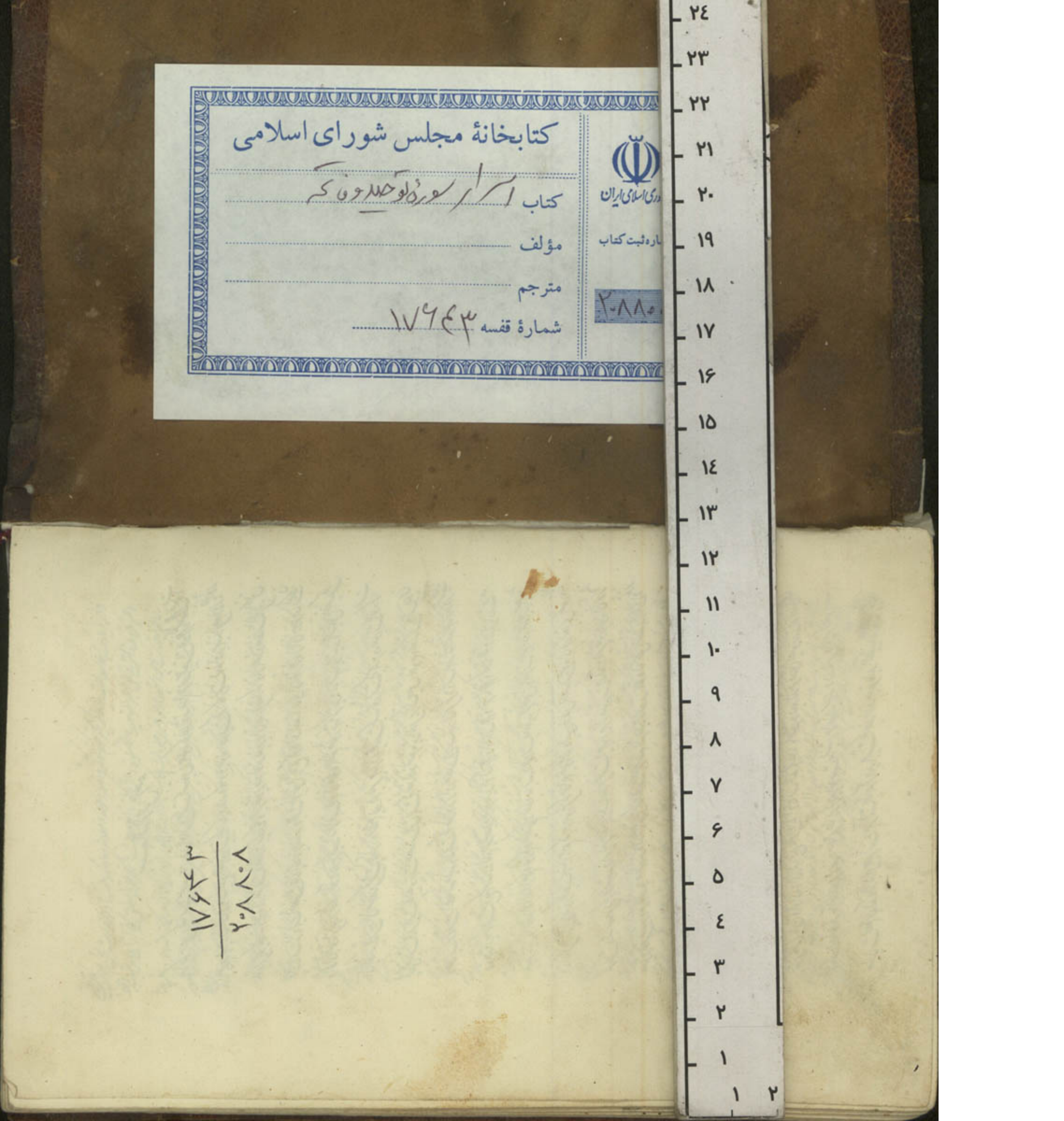
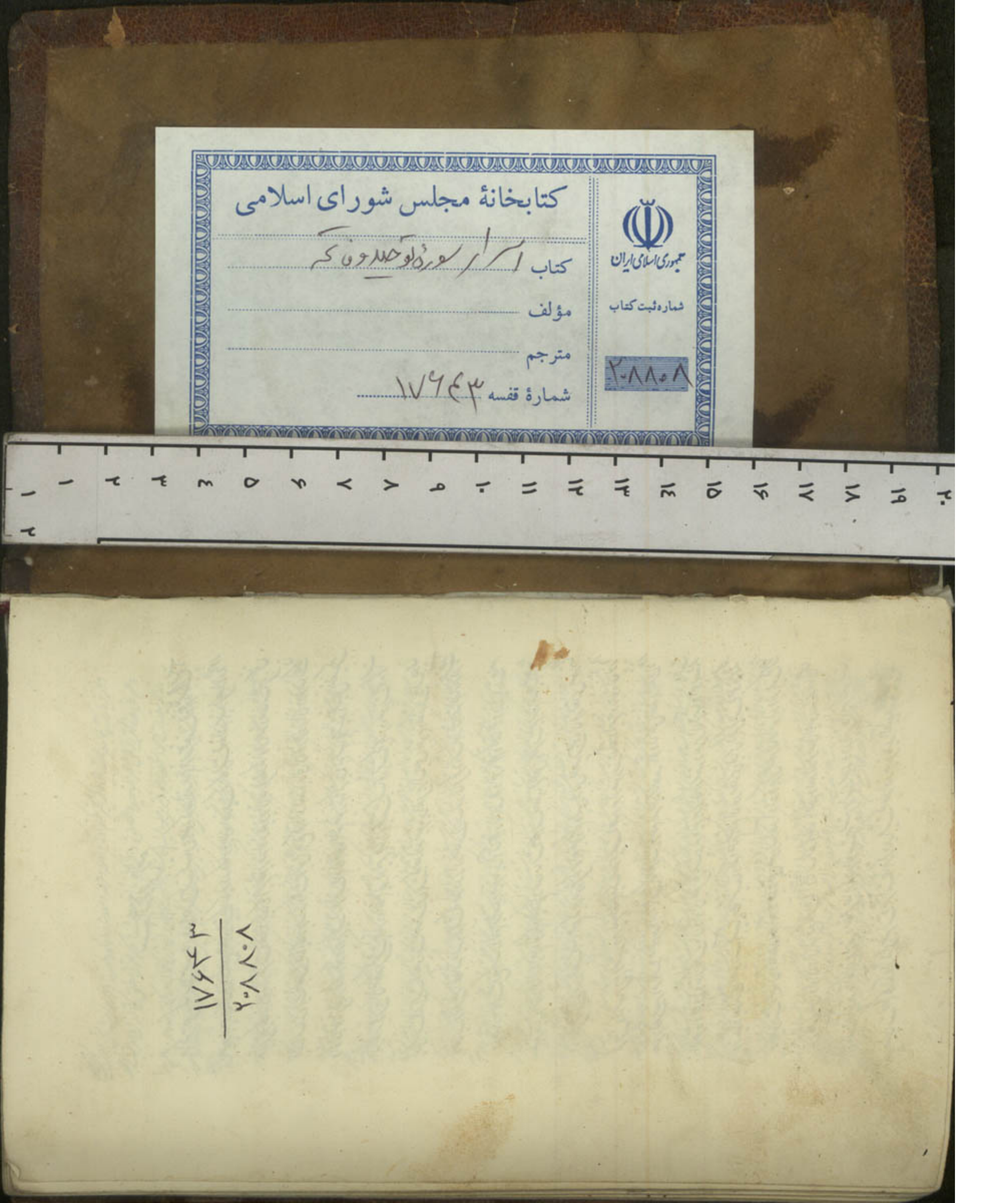
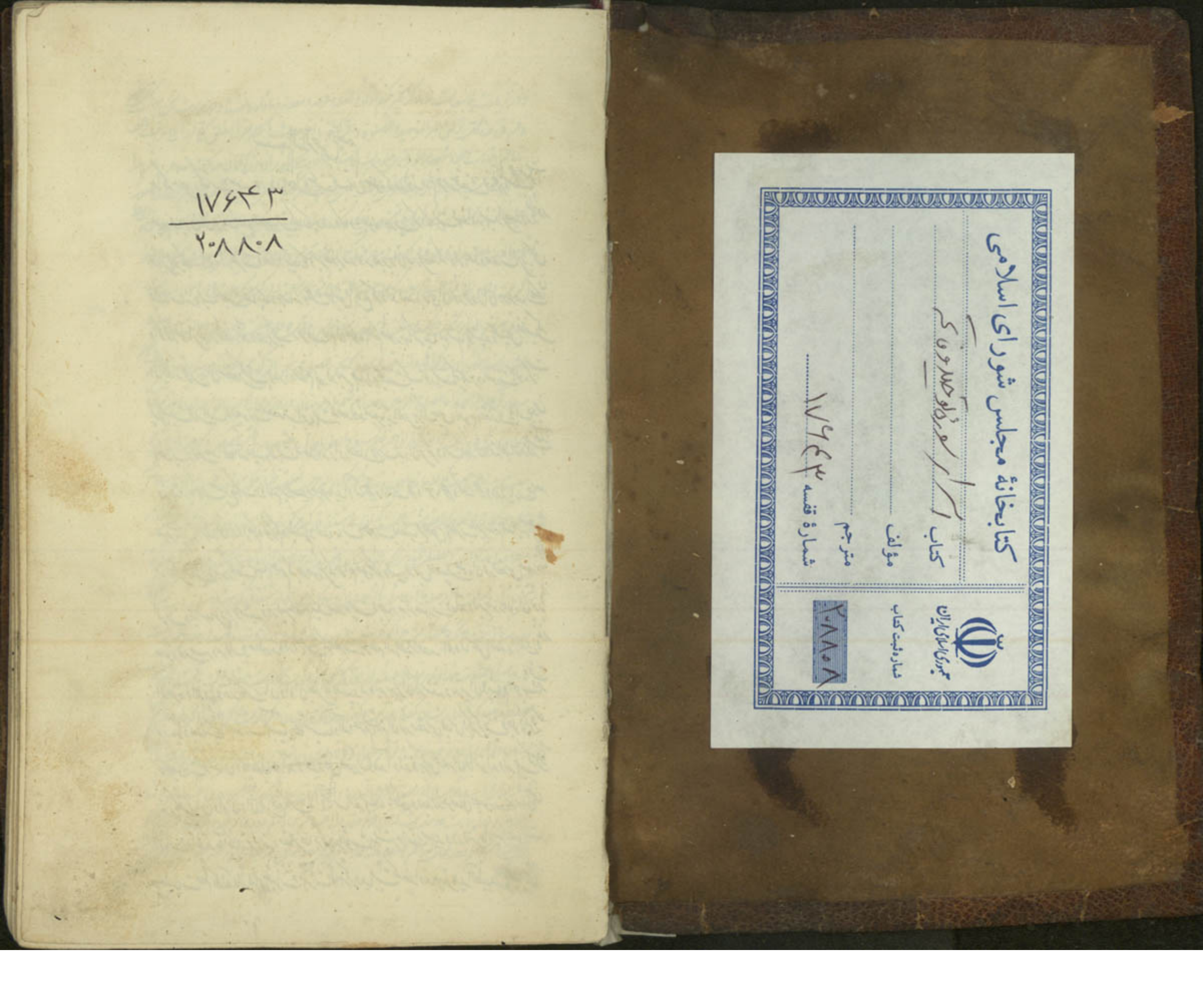

سید حسنی
۸۴/۶/۱۵



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۶۴۳
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۸۰
۱۷۶۴۳
۲۰۸۸۰۸



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۶۴۳
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۸۰۸
۱۷۶۴۳
۲۰۸۸۰۸



۱۷۶۴۳
۲۰۸۸۰۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۶۴۳
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۸۸۰۸

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه بنص کتاب و سنت و برهان عقل و حکمت نخستین جلوه که خداوند عالم فرموده حقیقت نور محمد و آل محمد صلوات
علیهم بود چون آن نور ساطع الظهورات یگانه پروردگار و جلوه احدیت کردگار است لهذا در ابتدای صدور و ظهور
نوری بود یگانه و جلوه از کثرت و تعدد بیگانه و چون تقدیر خداوند قدیر بر آن جاری شد که انوار اسماء و صفات الهی را خلق
بشناسند و ایشان را بعلت غائی ایجاد برسانند و حجت خویش را بالغ گرداند لهذا برای آن نور فروزان در عرصات امکان
و اکوان جلوه‌های بسیار آشکار آمد و در هر یک از مراتب عالم آن جلوه اعظم صورتها گزید و لباسها پوشید و نخستین تفصیلی که
آن یگانه مجمل بدان مفصل گشت چهارده مقام بود و در این چهارده بحقیقت یک نور است که بچهارده صورت جلوه گر است
پس بحقیقت مجمل است و بصورت مفصل این است که خداوند میفرماید الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین
و خطاب برسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند ترا در منقلب در ساجدان می‌گرداند و ساجدان ائمه اطهارند در حضرت خدا
وند قهار با کمال خضوع و خشوع است و امام علیه السلام میفرماید اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد و در زیارت جامعه
میفرماید اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض و حضرت امیر سلام الله علیه میفرماید
انا الذی اتقلب فی الصور کیف شاء الله منم که بهر صورتی که خواهم جلوه میکنم و پس از این تفصیل جلوه آن نور مقدس صورتهای دیگر
گرفت و لباسهای دیگر پوشید و در این مقام بیک صد و بیست و چهار هزار صورت در آمد و این صور جلوه آن نور و از
صور لطیف تر و مرآت او مظاهر اند و از اینست که حضرت امیر سلام الله علیه میفرماید انا و انا نحن النذر الاولی و النذر
الاخرة و الاولی و نذر کل زمان و اوان یعنی آگاه باشید که مائیم نذیران گذشته و نذیران آینده و آخرت و در هر وقت
و زمانی و بعد از آنجا بصورت انبیاء علی نبینا و آله و علیهم السلام آن نور مقدس لباس دیگر گرفت و جلوه دیگر فرمود
و بصورت مؤمنان و کاملان در آمد و عدد این صورها را خدا داند و هر کس حصر آن را نتواند و از اینست که میفرمود
نذر کل زمان و اوان و ان لنا مع کل ولی اذنا سامعة و لسانا ناطقة و بعد از مؤمنان بصورت مؤمنان جن
و ملک در آمدند تا آنکه در هر مرتبه و مقامی ظاهر گردید نوبت به پست‌ترین مراتب رسید و در این عالم نیز بصورت
طیبات عالم در آمد و از لباس خیرات و مبرات ظاهر گردید اینست که خداوند میفرماید الطیبات للطیبین و در

و در زیارت جامعه است ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه و در حدیث نحن اصل کل خیر
و من فروعنا کل بر فمن البر التوحید و الصلوة و الزکوة تا آخر حدیث بالجمله بقول مطلق کلا از اعلی مراتب وجود
تا آخر مقامات وجود و شهود هر جلوه خیری جلوه ایشان است و هر ظهور نیکی ظهور آن بزرگواران بدیکفته شاعر یار بی‌پردا
جمالک فی کل ما بدا بادا هزار جان گرامی ترا فدا یعنی در هرچه نظر کنم سیمای تو می‌بینم و مثل آنجا این نورها ان صور
جلوه آفتاب است در آئینه‌های سیاه و سپید و رنگارنگ بیشمار یا مانند جلوه جسم مطلق است در آسمان و زمین و بسائط
و موالید یا جلوه مداد در حروف و کلمات و پیداست که آن نور مقدس در هر مرتبه و مقامی بصورت آن مقام جلوه
گر است و لباس اهل آن مقام پوشد چنانکه جلوه جسم مطلق در عرش بعرشیت و در کرسی بکرسیت و در آسمان بسماویت
در عناصر و موالید از شکل و رنگ و هیئت بمناسبت آن مقام پس هر فعل و عمل و هیئت و صورت و حالت خوبی جلوه
ایشان است و ظهور آن بزرگواران و از اینجهت فرمودند که نحن الصلوة و نحن الزکوة مائیم نماز و مائیم روزه و حضرت امیر
سلام الله علیه فرمودند انا الصلوة المؤمنین و صیامهم منم نماز مؤمنان و روزه ایشان پس باطن همه اعمال خیر ایشانند
و ظاهر هیئت‌های نیک آن بزرگواران چون این مسئله را بطور اجمال و اختصار یافتی فصلی دیگر عنوان میشود
سبب مزید اهل بصیرت گردد مائده سیم و آن این است بدانکه حکمای الهی حسب استنباط از حکمت و اخبار عترت اطهار سلام الله
علیهم در کلمات و الفاظ طریقه اشتقاقیست که آن را اشتقاق کبیر میگویند و این اشتقاق کبیر در کتب علمای ظاهر
معروف و مذکور نیست و تفصیل آن نیز بکار عوام نیاید و چیزی در اینجا جهت آن را عرض میکنیم و آن اینست که صلوة
یا مشتق از وصلت یا از صله یا از وصله یا از صلوان و بهر یک از این چهار اشتقاق که باشد صلوة نام ائمه اطهار
علیهم صلوات الله الملک الجبار است چرا که اگر صلوة از وصل باشد ایشانند که بمقام قرب و رضای الهی پیوسته
اند و باسماء و صفات خداوندی تعالی جسته اند بحدیکه آنچه منسوب بخدا است منسوب بایشان است و آنچه منسوب
بخداوند چنانکه گفتار ایشان گفتار خدا است و گفتار خدا گفتار ایشان و کردار ایشان کردار خدا و کردار خدا کردار
ایشان و تولای ایشان تولای خدا است و تولای خداوند تولای ایشان و تبرای از ایشان تبرای از خدا و تبرای از ایشان
در قرآن میفرماید و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق
ایدیهم و در زیارت جامعه است که من والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عادی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد
ابغض الله و من جحدکم فقد جحد الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله و از این قبیل مضامین در اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک

الجبار ببیارت واگر صلوة را از صله گیرند که بمعنی عطیه است ایشانند عطیه پروردگار و صله کردگار و کرم و فیض خداوند
بسوی مخلوقات و تنعم و احسان الهی بر کافه کاینات است که خدا میفرماید وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها یعنی اگر نعمت خداوند
را بشمارید احصا نمی توانید کرد و باز میفرماید واسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه و نعمت ظاهر امام مشهور مشهور است و نعمت باطن امام
غایب مستور عجل الله فرجه یا نعمت باطن ائمه اطهارند و نعمت ظاهر اولیاء اخیار یا نعمت باطن مقام ایشان در رتبه غیب و پنهان و نعمت
ظاهر مقام ایشانست در رتبه ظاهر و عیان بهر حال ایشانند اولیاء نعم و ارباب کرم و اگر اشتقاق صلوة از صلوان باشد
ایشانند تابعان خداوند عز و جل بطوریکه ذکر ایشان قرین ذکر حضرت و نام ایشان تابع نام خداست چنانکه بر جمیع مخلوقات از لوح
و قلم عرش و فرش و آسمان و زمین و آفتاب و ماه و عناصر و موالید و لیل و نهار و عمران و قفار و جبال و بحار و اشجار و انهار بقلم
قدرت و مداد رحمت نوشته شده است که لا اله الا الله محمد رسول الله و آل الله [illegible] و اولیائهم اولیاء الله و اعدائهم اعداء الله پس خداوند
ذکر نخواهد شد الا آنکه ذکر ایشان با ذکر خداست چنانکه خدا میفرماید و له یسجد من فی السموات والارض و من عنده لا یستکبرون
عن عبادته و لا یستحسرون یسبحون اللیل والنهار لا یفترون و حضرت صادق سلام الله علیه فرمودند که ماییم در آسمانها ملائکه و
در زمین از جن و انس و ماییم کسانیکه در نزد خداییم و اگر صلوة از وصله باشد ایشانند سبب اعظم عالم ایجاد و وصله فیض
و وجه الله اند پس صلوة بهر اشتقاق و معنی اولا و بالذات جز بر ایشان صادق نیست چنانکه سابق در حدیث گذشت که انا صلوة
المؤمنین و صیامهم تبقیة [illegible] دانستی که محققانه از جمیع خبر شده ام نماز گذار کیست لهذا عرض میکنم که سابقا گفتیم که جمیع موجودات
حیز و یکجلوه نور مقدس ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار است پس همه الصور و معیات مملوک و مخصوص ایشانست و راجع بسوی
آن بزرگواران چنانکه فرمودند آنکه ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماواه و منتهاه است که خداوند میفرماید الطیبات للطیبین
یعنی صفات نیک مملوک و مخصوص ذات نیک است و میفرماید الخبیثات للخبیثین یعنی صفت خبیثه مملوک و مخصوص ذوات خبیثه است
و همین معنی است مقصود امام علیه السلام که ماییم اصل هر خیری و هر بری از فروعات است و دشمنان مایند اصل هر شری و هر فاحشه
از فروع ایشانست پس اگر چشم بینا و بصیره روشن داری و آگاه و خبیر باشی در نظر میکنی که بطور تحقیق و واقع همه ستایشها از آن
و همه شجاعتهای عالم شجاعت ایشانست و همه خیر عالم نور خیر آن نوران آن بزرگواران است چنانکه در دعاست لا یری فیها نور الا
نورک و لا یسمع فیها صوت الا صوتک و نور خداوند نور ایشانست و صوت خداوند صوت آن بزرگواران و این احوال دانسته
است که در باره ایشان میفرماید بهم ملأت سماءک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت یعنی خداوند بمحمد و آل محمد سلام الله
علیهم فضای آسمان و زمین خود را پر کرده تا آنکه ظاهر شد که خدا جز تو نیست پس اگر نور آن چشم بینا و بصیر و گوش شنوا

شنوا در همه احوال و اقوال اخیر جز جلوات ایشان مدرک نمی شوی و جز صوت ایشان از ایشان نشنیدی لهذا در هر جایی از عالم
که نمازی بر پا شود آن نماز جلوات ایشانست و راجع با آن بزرگواران است و هر جا زکوتی ادا شود آن زکوة نور آن بزرگواران است
و بر پا دارنده آن نماز و ادا کننده آن زکوة ایشانند چنانکه روشن کننده آفتاب است در جمیع آینه جلوه آفتاب است
نه صاحب نور ثابت آینه است که در زیارت امام علیه السلام میخوانی که اشهد انک قد اقمت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف
و نهیت عن المنکر و اطعت الله و رسوله حتی اتاک الیقین یعنی شهادت میدهم که تو بر پا داشتی نماز را و تو ادا فرمودی زکوة را و تو امر
بمعروف نمودی و نهی از منکر نمودی و در این مقام مثالی عرض میکنم زید را در آینه خانه مثلا فرض کن که در همه آن آینه ها مواجه با او باشد
آن وقت در جمله آن آینه ها حقیقة جلی جلوه زید است و در این جا جلوه کننده جز او نیست پس اگر بر پا ایستد و اگر بنشیند همه
آن عکسها می نشینند و اگر به رکوع رود همه را رکوع میشوند و اگر بسجده رود همه بسجده میروند حال در آینه خانه هزار هزار عالم جلوه
کننده بغیر از امام علیه السلام نیست و همه ذوات و صفات و حرکات و سکنات جز جلوه ایشان نیست پس نماز گذارنده هزار
هزار عالم ایشانند و زکوة دهنده بر کوه بهزار هزار عالم آن بزرگوارانند حالت خلق در وقت طرز و زکوة و حج
و امر بمعروف و نهی از منکر و سایر اخلاق حمیده و اعمال پسندیده حالت آن آینه هاست که در برابر زید گذارده و در همه عکس
زید افتاده و نهایت شرف آینه هاست که زنگ حقیقی را از خود زدوده و عکس زید را بتمامه در ایشان نمایان است که جمیع ذرات
در حال اقامه نماز زنگ خود را از قابلیت خویش بزدایی عکس نماز امام علیه السلام بنمایی چنانکه خود امر کرده قد قامت
الصلوة یعنی بتحقیق بر خاست پس این هیئت قیام و قعود و رکوع و سجود عکس امام علیه السلام است و تو آینه نماینده آن عکس
و آن بزرگوار پیوسته در اقامه صلوة است در همه اوقات زکوة [illegible] هر وقت که تو متوجه او گردی عکس آن بزرگوار در تو نموده است
و نه آنست که نماز تو نماز کامل شد یا زکوة تو زکوة داده باشد بلکه نور خیر ایشانی در فضای عالم پهن و تابانست که اگر آینه
را بشکل نماز بسازند در مقابل آن نور دارند آن نور در آینه بشکل نماز جلوه گر است و اگر آینه را بشکل اداء زکوة
بسازند و در مقابل آن نور دارند آن نور در آن آینه بشکل زکوة جلوه گر است غرض تا آینه چه باشد و در آن نور
اختلافی نیست و یک نور است و پیوسته در تابش و ظهور مانند آفتاب که هر وقت آینه در مقابل آفتاب دارند نور آفتاب
در آینه هویداست و اگر نه از ما پدید است و آن نور با رنگ و شکل آن و رنگ و شکل از قصور قابلیت آینه است و اگر
نقصی در آن باشد آن نقص راجع بسوی آینه است نه با آفتاب ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن
نفسک و اما آنکه میگویی قد قامت الصلوة مثل آنست که آفتاب نسبت بخود پیوسته در گردش و تابش است و ظهور او

عالم

که از مشرق مقام نور سر میزند میگوئی آفتاب برآمد و طلوع کرد و هر وقت از نظر تو پنهان شد میگوئی آفتاب در غروب است
و بافق رسید و این طلوع و غروب نسبت بتو است نه بافتاب زیرا که آن پیوسته تابان و فروزان و طالع و درخشان است پس
چنین است حال ایشان که میگوئی نماز بسته شد و نماز تمام شد گردید و چنین است سایر حالات تو در اقامه اعمال
خیر و چنین است باقی بدانکه چنانکه اعمال خیر جلوه ایشان است و مملوک آن بزرگواران ثواب آن نیز راجع بایشان است چرا
که عمل کننده و جزای عمل از عامل که من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره پس چنانکه هر عمل خیری
که در هزار هزار عالم بود جلوه ایشان بود همچنین هر ثوابی در ازاء عمل خیر باشد ثواب ایشان و نحن الوارثون اشاره
باین جهات است بفهم چه عرض کردم و از آن طرف هر شر و قذارت و گناه و معصیتی که در هر جا از عالم یافت شود جلوه اعادی
ایشان است و گناه آن راجع بایشان و ایشانند که بنای عالم زنا کرده اند و برق عالم سرقت کرده اند و بدروغ
عالم دروغ گفته و عقاب همه اعمال شر نیز راجع بانهاست و هر کس که گناهی ورزد در حال گناه آئینه نماینده عکس ظلمت
ایشان است و عقاب تو بنام است که با وجود قدرت و خیشار مواجب ایشان آخر استه و خود را بجلوه ایشان آراسته و از اینست
که در رجعت و قیامت باز خواست همه اعمال شر از مبادی شرور و رسای باطل خواهد شد پس بعمل عوام مال العباد اعلی
مال عمر و اعمال عمر و اگر خوف ملال از نفس نبود و این مختصر گنجایش داشت در این مقام زیاده تفصیلی از این میدادم ولی
چون اختصار سخن را خود ختم کرده ام بهمینجا ختم میکنیم مائدة بطور اجمال در این مقام مطلب عرض میکنم که سبب ازدیاد
معرفت و دانش و بصیرت ناظران گردد و الله ولی التوفیق بدانکه صلوة بهر یکی از معانی و اشتقاقات که تفصیل آن
گذشت عوام بیاید از ولایت علی بن ابیطالب و ائمه اطهار سلام الله علیهم است بلکه این هیئت نماز هیئت ولایت و حدود
آن حدود ولایت است چنانکه حضرت امیر سلام الله علیه در حدیث است نورانیت میفرماید که ای سلمان و ای جندب
و حضرت تمام اهل ذر است عرض کردند لبیک یا امیر المؤمنین فرمودند معرفت من بنورانیت معرفت خدا عز و جل است و معرفت
خداوند عز و جل معرفت منست بنورانیت و اوست دین خالص آنچنانکه خداوند میفرماید و ما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین حنفاء و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و ذلک دین القیمة یعنی امر شده اند مگر به نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و اوست حنیفیه محمدیه سمحه و قال خداوند و یقیمون الصلوة یعنی بپا دارید نماز را که
نماز را بر پا داشتن است و اقامه ولایت صعب مستصعب است که بر آن متحمل نمیشود مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی
که خداوند دل او را از برای ایمان امتحان کرده باشد پس اگر ملک مقرب نباشد متحمل آن نشود و نبی اگر

مرسل نباشد متحمل آن نگردد و مؤمن اگر ممتحن نباشد حمل آن نتواند نمود سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین کیست
مؤمن و کیست ممتحن و چیست حد او و نهایت او تا او را بشناسیم حضرت امیر صلوة الله علیه فرمودند ای عبد الله سلمان
عرض کرد لبیک ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند مؤمن ممتحن آن کسیست که چیزی از امر ما بر او وارد نمیآید مگر که
سینه او سلاً از برای او شاد میشود و شک نمینماید و مرتد نمیگردد تا آنکه سلمان عرض کرد که آیا اخبار رسول الله صلی الله علیه و آله
هر کس ولایت تو را بر پا دارد صلوة بر پا داشته فرمودند نعم ای سلمان تصدیق قول خدای تعالی در کتاب عزیز است
که واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین یعنی استعانت جوئید بصبر و صلوة بزرگست مگر بر خاشعان
پس صبر رسول خدا است و صلوة اقامه ولایت منست و خداوند تعالی میفرماید نماز بزرگ است و نمیفرماید که آن دو
بزرگ است چرا که حمل ولایت بزرگست مگر بر خاشعان و خاشعان شیعیان مستبصرند پس از قول امام علیه السلام و سؤال
سلمان واضح و عیان است که ولایت نماز است و اقامه ولایت اقامه نماز و نیز نماز ولایت است و اقامه آن اقامه
ولایت و از اینجا بفهم که هر کس نماز را بجا آورد و آداب نیکوتر میفهمد نماید در حقیقت ولایت کاملتر است و پاک
او در رعایت حق ولایت بیشتر و خضوع و خشوع او بیشتر و هر کس مبالات نکند و اهتمام ننماید مقصر در ولایت است و همین
نماز ولایت است و همین ارکان و حدود ارکان و حدود ولایت و اگر ولایت را از عالم معنی تنزل دهند و بعالم
صورت و حرکات و سکنات و گفتار و کردار آرند منتهی در این عالم هیئت و منصور در این صورت است چرا که این عمل
اشرف اعمال است و اشمل از برای جهات خدمت خداوند متعال و از اینجهت است که مشتمل بر همه هیئت خلق است آیا نشنیده
که ملائکه مثل بعضی از ایشان راکع اند مانند رکوع نماز و ساجدند مانند سجود نماز و بعضی قاعدند مانند قعود نماز و بعضی
قایم اند مانند قیام نماز و متشهدند مانند تشهد نماز و منتقلند مانند انتقال نماز و مسلمند مانند تسلیم نماز بالجمله
هر عملی از اعمال ملائکه و هر تسبیحی از تسبیحات ملائکه ایشان و هر حرکت و سکونی از حرکت و سکون ایشان تجلی کرد در نماز است
چنانکه حضرت امیر سلام الله علیه در وصف بعضی از ملائکه میفرماید منهم سجود لا یرکعون و رکوع لا ینتصبون صافون لا
یتزایلون و مسبحون لا یسأمون لا یغشاهم نوم العیون و لا سهو العقول و لا فترة الابدان و لا غفلة النسیان بلکه عرض
میکنم در هیئت مولود عالم نیز ظاهر نماز است و نماز گذارنده بهر یک از آن هیئت خدا را عبادت و نیاز آنها است
قیام نماز هیئت نباتات عالم است که ریشه در زمین گذارده اند و سر بجانب آسمان افراشته اند و هیئت رکوع نماز
حیوانات عالم است که از شرم خداوند سر بزمین دارند و دایم در تسبیح و ذکر خدایند و جهت عبادت ایشان زمین است چنانکه
عبادت انسان کعبه است و هیئت سجود باعتبار ریگ جمادات عالم است که سر بخاک نهاده اند و بستر خاک [illegible]

وباعتباری دیگر عرض می‌کنیم که خلق خداوند بر سه قسم اند قسمی از اهل عالم جبروتند یعنی عالم عقل باشد و قسمی عالم ملکوتند
یعنی عالم نفس باشد و قسمی اهل عالم ملک اند که عالم اجسام باشد اما هیئت اهل عالم جبروت هیئت سجود است چرا که سجود مقام
فنای عبید در جنب معبود است و خاکساری در پیشگاه مقصود و اهل عالم جبروت از خودی رسته اند و بجایی رسیده اند که جز خدا کسی را
وجود را نیافته اند و خویش را نهان ساخته اند و اوائل انتها اند و انیت را در هیئت جسمانی بر صورت سجود است که شخص
در حال سجود از خود می‌گذرد و سر بخاک مذلت می‌گذارد و منهدم و اهل عالم اجسام چون به کمال خویش استقلالی از خودی نشان
اند دعوی خودبینی و خودستایی دارند هیئت ایشان در صورت ظاهر هیئت قیام است و چون که اهل عالم جبروت خاکسارند اهل
عالم ملکوت نیز نه بفنای اهل عالم جبروتند نه باستقلال اهل عالم ملک و در میان این دو حالت برزخیت دارند پس هیئت ایشان
هیئت رکوع است که برزخ میان قیام و سجود است که جهت اعلای خود را متضمن که هم اند و بعظمت پروردگار سر فرود
آورده اند و فی الجمله خاکساری کرده اند و پشت در زیده اند و الا جهت اسفل ایشان هنوز مشتعل است و هم این هیئات
در نماز است و از جمله حالات نماز حلق یک حالت جلوس ایشان است در آخرت در موقف حساب که همه بحالت تشهد
نشسته اند و کتاب ایشان را برای ایشان خوانده می‌شود و چنین که خدا می‌فرماید و تری کل امة جاثیة کل امة تدعی
الی کتابها و می‌فرماید هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق و این حالت نیز حالت تشهد نماز است و از جمله حالات آخرت
شفاعت شفیعین و استشفاع مقصرین است و این حالت حالت مأموم مسلمین و امام است و از این جهت باید امام صاحب علم و عدالت
باشد و از ارض مقصرین خارج و یکی از حالات آخرت سیر در درجات و صعود در مقامات است و این حالت
نیز در نماز است که از حالت قیام رکوع و از رکوع بسجود می‌روند و نوبت نوبت صعود می‌کنند و در صفت نعیم های
اهل آخرت متنعم می‌شوند و سیر در اسماء و صفات می‌کنند و اعظم آن نعمتها ملاقات پروردگار است که اذا تنعم
اهل الجنة نعم اهل الله بلقاء الله و در نماز این حالت برای کسیست که صاحب توجه و حضور قلب باشد و اوست
که خداوند او را وصف فرموده که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و مقصود از این اشارات تنبیه بیان
است و تفصیل زیاده این دارد و از این جهت نماز افضل جمیع عبادات است و افضل طاعات و عمود دین
است و منزله نماز در میان عبادات منزله قلب از اعضا است و سایر عبادات نسبت بصلوة بحسب تفاوت
درجات و مقامات منزله دماغ و سینه و چشم و گوش و اعضا و جوارح این قلب مبارک اند و پیداست که حیات
اعضا بقلب است و قوه و ضعف آنها تابع اوست و از این جهت فرموده که الصلوة عمود دینکم ان قبلت

قبلت ما سواها و ان ردت رد ما سواها یعنی اگر نماز قبول شد ما سوای نماز قبول می‌شود و اگر نماز رد شود ما سوای
نماز رد می‌شود پس تا بتوانی در اقامه صلوة بشرایط و حدود آن سعی کن چرا که نماز ظاهر و باطنی است و کمال
و نقص ظاهر دارد و کمال و نقص باطن و چون بطور اختصار اندکی اسرار نماز آشکار گردید حال بطور اجمال شطری
از شرایط و مقدمات نماز را عرض میکنیم و در این مقام چندین مقدمه است مائده از جمله شرایط نماز تطهیر است و فی
الجمله از اسرار آن بطور اجمال عرض میکنیم که خداوند جلت شانه و تعالی سلطانه اصل هر خیر و نور و طینت و طهر و کمال است
یک از این صفات جز باتصال بخداوند حاصل نشود چنانکه عکس این صفات جز بانقطاع از خداوند و اتصال
بخداوند سبحانه دو اتصال است اتصال کونی است و اتصال شرعی و انقطاع از خداوند در یک انقطاع است که
انقطاع شرعی است و مراد از کونی هستی است و کونی شیء هستی اوست و شرع هم ظاهر است که مراد شانی و اداء
شرعیه است و اتصال کونی آنست که شیء موجود است باشد و هر موجودی لامحاله بامر خداوند متصل باتصال کونی
است و اگر منقطع شد بالمره گزاشته نشود و اتصال کونی برای هر نیک و بدی حاصل است و اینگونه اتصال مورث
سعادت و شقاوت نشود و اند و حکم شرعی اند و هر که دعوت داعی پروردگار اجابت کند خیر و نور و کمال
و طیب و طاهرات و هر کس اجابت نکند بر عکس خواهد بود و چون اتصال بخداوند سبحانه سبب تعلق روح الایمان
متصل بخداوند مومن و حی است و منقطع و کافر میت و این حیات همان حیات و موتیست که خداوند در قرآن
مکرر از آن خبر داده چنانکه میفرماید استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم و فرمود کان میتا فاحییناه
و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن هو فی الظلمات لیس بخارج منها و امثال این آیات در قرآن بسیار است
و این حکم در جمیع مراتب جاری و ساری است و در هر عالمی بحسب آن عالم بدانکه بدلیل عقلی و نقلی ثابت و مبرهن است
که اول تجلی خداوند عالم نور حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است پس آن نور اقرب خلق بحق است چنانکه
اقرب انوار شعله به حق صادر از اوست و چون آن بزرگواران متصل باصل خیر و نور و طینت و طهرند
خود مظهر این صفات و جلوه گاه این کمالات و از این جهت خدا میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس اصل هر خیر و نور اند و معدن هر طیب و طهر و از انحراف اعدای ایشان
بجهة کمال دوری از خداوند و انقطاع تام مبدأ هر شر و ظلمت و اصل هر نجاست و قذارات اند از این است که
خداوند میفرماید الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و میفرماید الطیبات للطیبین و الطیبون

للطيبات و هر طهارت و هر طيب و قذارت و رجس که مادون رتبه این اصل باشد نمونه جلوه این دو صاحب است و از این
جهة فرموده نحن اصل کل خير و من فروعنا کل بر و اعدائنا اصل کل شر و من فروعهم کل قبيح و فاحشة و این صفات در هر یک
از مقامات بهيئت و صورت آن مقام جلوه کرده است و مراد از اتصال بخداوند و اتصال بنور و خير و کمال ائمه
اطهار عليهم السلام است و مراد انقطاع از ایشان و اتصال بآن بزرگواران پس مصرع ببین که از که بریدی و با که
پیوستی و یقطعون ما امر الله به ان یوصل تقسیم بدانکه اشیا بر سه قسمند یا بی شک متصل بخداوندند و منقطع از ماسوا
و بی واسطه روحانیت و لطیفه او غالب است و انیت و کثیفه او مغلوب و قسمی دیگر آن است که اگرچه متصل است
اما اتصال او بچه انیت او را ندریده است و لطیفه ربانیت او غالب نگردیده است و قسمی منقطع است و کثیفه او
غالب و لطیفه او مغلوب است پس اول مؤمن طیب و طاهر و مطهر غیر است و دویم مؤمن و طاهر است و مطهر غیر نیست
و سیم عکس اول است و مثال این سه مقام جرم و جمره و شعله است اما جرم نه خود روشن که و غیر را روشن مینماید و نام
او در حکمت ناقص است و جمره خود روشن است و لیکن قوت افروختن دیگر را ندارد و نام این قسم
در حکمت تام است و شعله هم خود روشن است و هم روشن کننده غیر و این قسم را کامل و متمم خوانند و باصطلاح
که در صدد بیان آنیم قسمی از اشیا که هم طاهر و هم طاهر و مطهر غیر است و قسم دیگر مانند اشیاء طیبه است که طاهر
طاهر است نه مطهر مانند آب مضاف و امثال آن و قسم سیم مانند چیزهای نجس و رجس است پس قسم اول هم زنده است و هم
زنده کننده و قسم دویم زنده است ولی زنده کننده نیست و قسم سیم میت است و محتاج به مطهر خارج آینه بدانکه
چون بنده در حال نماز و هنگام نیاز رو در بارگاه حضرت کارساز متوجه بسوی حریم قرب و عزت و بارگاه جلالت و عظمت
و قدس و بها و نور و کبریا و طیب و طهارت است پس باید در حال نماز پاک و پاکیزه شود و بصفت خداوند محبوب جلالت
متصف بصفت محبوب محبوب مجبور است خاصه که عرصه قدس و بها و ساحت عزت و کبریا خداوند عالم طیب و طاهر است
و هر کس که در آن عرصه طیب طاهر بهوای حضور دارد یقین که اگر پس غیر پاک باشد و جهت بندگی بر آن خاک نهد [illegible]
پاک شود الا پس دیده ران پاک انداز و بدین واسطه آن متصف بصفت ربوبیت میشود و متخلق باخلاق ربوبیت
و ملاء اعلی و کروبیین و ملائکه مقربین که باریافتگان عرصه قرب و حضورند مانوس بوی میشوند و شیاطین که
اهل شنعی شر و جهات ظلمت و قذارتند بحکم ضدیت از ایشان متنفر میشوند و اگر عبد خود [illegible]

بصفت خداوند متصف نگردد و بتطهیر ظاهر نپردازد و از لوث اغیار اجتناب نکند و بمصداق ان الله یحب
التوابین و یحب المتطهرین باب توبه و بازگشت از نجاسات و قذارات معصیت نگشود نکند البته از حرم کبریای خداوند
محروم آید و مقربان اندرگاه را منظور نظر نگردد و رحمت و عنایت کرده کارساز احوال او نشود و طهارت و قذارت
انسانی در حال توجه بدربار قرب که دکان بیشتر آشکار گردد و دانستی که اصل طهارت و طیب آل محمد علیهم السلام و آل بیت اند
محبوب خداوند چنانکه در دعا است که لاحبیب الا هو و اهله پس باید ایشانی در حال توجه بخداوند رحیم رحمن
متصف بصفت آن بزرگواران باشد تا مقبول کردگار گردد آینه خیر دانستی که اصل طهارت و طیب آل محمدند
سلام الله علیهم پس بدانکه آن بزرگواران بجهة شدت اتصال بخداوند علاوه بر آنکه خود طاهرند غیر را نیز طاهر و مطهر
دارند پس هر کس که خود را منتسب بایشان دارد طیب و طاهر شود و الا بر عکس چنانکه مومنان بواسطه اتصال با ایشان
طیب و طاهرند و کفار بعلت انقطاع از ایشان رجس و نجس و کافرند و مظهر هر عالم نور ایشان است چنانکه نجس
هر عالم جلوه اعدای ایشان است و بعد از آنکه بمقتضای خداوند و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر
معلوم آن نور طاهر مطهر از عرصه غیب و خزائن غیبیه عالم بعالم تنزل کرد و فرود آمد در هر مقامی بواسطه خصوصیت
آن مقام بهیئت و صورت خاصی جلوه نمود تا باین عالم رسید الا آنکه آن نور از قریب و از اعلا باسفل آمد و ظلمت مقابل از
از فراز به نشیب
نشیب بفراز و از ادنی باعلی رفت و مبدا آن نور علیین است و غایت ظهور آن عرصه مشهود و مبدا ظلمت سجین است
و غایت شهود آن عرصه دنیا است و چنانکه این نور در این عرصه عالم بصورت مطهرات جلوه فرموده است آن
ظلمت هم بصورت نجاسات این عالم جلوه نمود و در هر مقامی تطهیر از لوث از آثار اعدای آل محمد سلام علیهم [illegible]
آن بزرگواران است پس طهارت در نماز بمنزله تبرا از اعدای آل ائمه اطهار است و نماز اقامه ولایت ایشان است
ابرار علیهم السلام و هر یک از مطهرات صورت باطنی غیبت و جنب اعتبارات [illegible] چنانکه
گفته میشود که آب حیات هر چیزی است جلوه نور آل محمد علیهم السلام است و خاک صعید وجه جلوه نور اولیای ایشان
است و از این جهة خاک قائم مقام آب است چنانکه خداوند میفرماید فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و از
این جهة حضرت امیر سلام الله علیه مکنی بابوتراب است چرا که پدر شیعیان است و خاک ایشان با عنبر دیگران و خاک
هر جا است مقام شیعیان است نهایت آیت آیت مقام شیعیان نکتا است و خاک شیعیان جز او با ایشان عنبر است
آران که نازل از آسمان ولایت است این مقام شیعیان اما شیعیان است چرا که فیض خداوند پیوسته از آسمان

نازل بر قلب ایشان است چرا که فیض خداوند بطوری که خود نفس آن فیض و رحمت مثلا اند و آب جاری است مقام او
ایشان است چرا که چشمه علوم و اسرارند و باطن جنات تجری من تحتها الانهار و آب جاریست مقام اشتغال ایشان
میشود که این سه مقام این مقامات ائمه اطهار سلام الله علیهم باشد چرا که ایشانند غیث هاطل و رحمت و باران نازل
از آسمان مشیت و فلک مجد و عزت و ایشانند انهار جاریه بی بدایت و نهایت که میزان انهما لا ابتداء لها و لا نهایة
ثبت و اقارند آنجا نیز و آیات خداوند احدند و جلوه فرد صمدند و ایشانند بئر معطله و قصر مشید چنانکه در کلام
عزیز حمید است و مناسب این مقام است قول شاعر بئر معطلة و قصر مشرف مثل آل محمد مستطرف فالقصر
مجدهم الذی لا یرتقی والبئر علمهم الذی لا ینزف مجملا مطهرات در مقابل اضداد مطهرات است و جلوه اعداء آل محمد سلام الله علیهم
علیهم ایشانند باطن نجاسات و باید از لوث محبت و اقبال و مودت و اتصال بایشان اجتناب کرد و مراتب مطهرات
و نجاسات مختلف است و چنانکه هیچ طهوری برتبه آل محمد علیهم السلام نمیرسد هیچ نجاستی بالاتر از مقام اولی [illegible]
نیست و خداوند خلق نجس تر از سگ نیافریده و ناصب اهل بیت از سگ نجس تر است و اگر بخواهیم بزبان
طبیعی بیان این مطالب عرض کنم و لا حول و لا قوة الا بالله عرض میکنم ولی از خوف حتم که باختصار نویسم و اگر به
تفصیل بحث تحقیق نجاسات را عرض میکردم تا بدانی که ناصب فضله هضم چهارم است و مثل آنست روح الایمان
از او منقطع گردیده و آن جنس کفار شده است ولکن باختصار باید کوشید آینه حمیم تحقیق نجاسات را
دانستی حال باید اندکی از کیفیت تطهیر عرض کنم بدانکه تطهیر هر نجاستی بحسب آن عالم است و هر نجسی را با
گونه مطهر تطهیر نتوان کرد مثل آنکه اگر خیال انسان بواسطه تصورات باطل نجس است خیال را [illegible]
او را بفرو بردن با آب طاهر نتوان ساخت چرا که رفع نجاست بازاله عین است و ازاله عین [illegible]
بعد از آن است که مطهر و نجس پس طهارت و نجاست را بتوبه قلبی از خطوری که داخل شده جنابت ظاهری
لکن ظاهر جنابت انسان کامل از خطورات است و جنابتی که بخدمت کامل زایل میشود جنابتی است باطنی که
شیاطین در قلب وسوسه نمایند و بانسان بیماری خیزد و شخص را باید شهوات و هوا و هوس کند پس
جنابت باطنی باید مجملا هر عالمی اقتضائی دارد و باید حفظ مراتب کرد آینه حمیم این مقدمه را باقی عرض
میکنم اما سر وضوء آنست که قانون در بدن انسان چنین است که اگر بدن ابتدا در ضعف و [illegible]
و برودت باید ابتدا با اطراف بدن است بعد ظاهر جسد بعد باطن قلب چرا که افتتاح و اختتام انقلاب است پس

پس چون احشاء از معاء خارج شوند حرارت غریزیه بمصاحبت آنها خارج میشود و ضعف دست میدهد و لهذا
مقدمه مرگ است و اگر استمرار پیدا کند انسان بدون مهلت خواهد مرد چنانکه بعضی بعلت اسهال میمیرند
پس چون اطراف سرد شد انسان محتاج بغسل و مسح بدن است تا آنچه از مسامات بدن داخل میشود بدل ما یتحلل شود
ماده حیات جدید گردد چرا که حیات جدید شود چرا که حیات هر چیزی با آب است و طعم آن و رایحه آب و لون آن را بجهة
حیات است و چون سر انسان بمنزله اعمق است بر فرع بدن و محل ضعف و حرارت و از سردی مانند خارج [illegible]
و دست ضعف نمیاید برابر سر اکتفا بمسح کرده اند و اما بواطن احتیاج بغسل و مسح ندارد چرا که حیات از آنها
منقطع نمیشود مگر بعد از انقطاع از ظاهر و اما خواب سستی است از عروق که بعد از آن وضو واجب است بجهة میل
روح بباطن و ضعف ظاهر است و اما باد که از انسان خارج میشود در باطن جسد تاثیر میکند و ضعف میاورد و اما جنابت
چون موجب ضعف کلی و خروج منی از کل بدن است چنانکه فرموده اند تحت کل شعرة جنابة از اینجهة همه بدن محتاج بغسل
است تا آب از همه مسامات بدن داخل شود و بدل ما یتحلل گردد و منی جدید تولید نماید و اما سر تیمم چون اعمال بدن
عبودیت و خضوع و خشوع است و خاک خاضع ترین چیزهاست لهذا تیمم بخاک مزید خضوع است و اینکه خاک
پاک حامل اسرار است و علت تکوین و تکون و اما سر مسح پیشانی بخاک است چون جبهه انسان اشرف مواضع ظاهر
جسد است و مسح آن اشاره بآنست که اشرف مواضع بدن را باثر و رسم عبودیت مرتسم مینماییم و خاکساری
میکنیم و اینکه نواصی خلق در دست خداست و اما مسح دست اشاره بآنست که خداوند را انزد قدرت و
قوایت با قدرت مقلوب و مقهورم و احتمال میرود که مسح ظاهر دست را بجهة لطف و رفع عسر و حرج عفو فر
موده باشد چشم و دهان [illegible] فکان الحمد لله مجملا تطهیر غیر از ظاهریت و باطنی و تطهیر ظاهر بدون باطن ثمری
ندارد و اینست که خداوند میفرماید ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و تطهیر باطن توبه و بازگشت
است پس مراقب باش   مائدة مقدمه چهارم در سر ستر عورت یعنی طهارت لباس مصلی است
بدانکه از برای انسان مرتبهاست و از جمله آن مراتب یکی عقل او است و شعر عقل قوه ایست الهیه و بسیطه
و وحدانیه که مراسم عبودیت باو برپا میشود و این عقل را مرکبهاست که از آنجمله نفس و جسم است و این نفوس و جسم
باشد و لهذا نفس و جسم ناظر بامور مختلفه و ادراک کننده اشیاء متعدده اند از منافاتی با ادراک عقل است
و مرا نهاد را اهمیت است مخالف با حق اراده و از برای این دو مرتبه در انسان مظهری و آیتی است پس آیت نفس در بدن

محتاج

مخرج بول است و این جسم در بدن مخرج غایط الّا آنکه هیئت این دو مخرج در این جسم در مردان
و زنان یکسان است و هیئت مخرج نفس در مردان بجهة غلبه عقل در ایشان بهیئت عقل است که الف مستقیم
باشد و این اشاره است در مؤمنان چون کلب معلّم است و مزیّن بهیئت عقل است و امّا مخرج نفس در زنان
بجهة غلبه نفسانیت بر شکل دو رفه است بالجمله چون در غیب بدن انسان نفس و جسم پنهان داشتن شهوات
و اعراض از مقتضیات و لذّات راجعه بان هر دو در هر حال خاصه در وقت نماز لازم است و ستر آن عورات
لباس تقوی است که لباس تقوی حجر و ذلک خیر و کشف از آنها در نظر انبیا و اولیا و ملائکه بسیار قبیح است باید در نظر
ایشان کشف از معاصی که عورت باطن است ننمود که ایشان مطّلع و آگاهند چنانکه خداوند میفرماید در کلام
خود قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون و گناه عورت است و هر معصیت کار کشف العوره و هر تائب
و پرهیزکار مستور العورة است و این بود که بعد از مخالفت حوّا و آدم عورت ایشان آشکار گردید چنانکه
خداوند میفرماید فبدت لهما سوآتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة و باید بنی آدم عورت ظاهر خود را بطریق
عورت باطن و شهوات و مقتضیات آنها است پنهان دارند و دید نفس و جسم را باز نیارند و بچشم عقل بنگرند
و از کثرات و اختلافات در گذرند و شهوات این هر دو مختلف است و از هر دو شهوات باید اعراض کرد و جسد
مخرج غایط است بجهة کثافت و غلظت و قاید و از مضم ... و نفس مخرج بول است بجهة رقّت و
لطافت و از مضم ... باسیم بودن و چون در زنان هر جهة او نفس و یک جهة او جسم است بخلاف مردان
و جهة نفس در ایشان غالب است لهذا بدن همه ایشان عورت است چرا که نفس بصور خود در همه
بدن ایشان ساری است بخلاف مردان که جهة نفس در آنها ضعیف است و ظهور نفس در ایشان در قوت
تجرّد و تجسّد در مخرجین است پس بر زنان لازم است که همه بدن خود را مستور دارند مگر رخساره
و ظهر دو قدم و دو کف را و امّا وجه عدم ستر وجه است که وجه قبله است و قطب محل نظر پروردگار
و تاثیر نفس در آن اندک است و باید بوجه خود متوجه خداوند خود گردد و خداوند بان وجه متوجه او شود
و امّا کشف دو کف بجهة تقلّب آنها است بخضوع و سؤال در نزد خداوند متعال و کشف دو قدم بجهة نقل ...
طاعت پروردگار است و سعی بدار قرب و رضای کردگار و امّا لباس ... پس باید ...
باشند چرا که نجاست لباس موجب ... است که سابق در حق ... بیان شد و عرض کردم

کردم که لباس باطنی او آثار و شعار قلب است لباس تقوی و کسوت پرهیزکاری است و مظهر او که شعار روح و آثار قلب است
لباس تقوی و کسوت و پرهیزکاری است و مظهر از هر کثافت و قذارات است و لباس قلب صفات و خصال قلب است
در خور بسته است و صفت لباس موصوف است و باید صفات قلب طیب و طاهر باشد تا شخص متخلق باخلاق
روحانیین و ملحقین باشد باید لباس ظاهر و نظیف و ملایم باشد که ملائکه از نجاسات فرار کنند و شیاطین انس بگیرند
بینی که شخص جنب مثلا هر قدر خود لباس او کثیف تر کند ادیشر است تعلق شیاطین بوی افزون تر است
و چون بدن خویش و لباس را طاهر سازد و در لباس رنگهای مناسب پوشد شیاطین از او فرار کنند و
خداوند خصال قلبی و لباس ظاهر برادر قرآن بلبان فرموده است چنانکه میفرماید و ثیابک فطهّر و
الرجز فاهجر یعنی ثیاب خود را تطهیر کن و مراد از ثیاب در اینجا از معانی قلب است زیرا که ثیاب
در لغت عرب بمعنی قلب هم اطلاق است چنانکه امرؤ القیس گوید قلبی ثیابی من ثیابک تنسلی و دیگر میگوید فلک موها
امح الاثیم ثیابه و معنی دیگر ثیاب و جامه لباس انسان است و نیز باید لباس مغصوب نباشد چرا که غصب
ظلم است و ظلم خلاف اراده حق و خلاف اراده حق عصیان و عصیان اعراض از خداوند سبب حرمان
از فیض و احسان او است مائده مقدمه ستّم در مکان مصلی است بدانکه در حقیقت نماز گذار عقل
است چرا که امر و نهی خداوند متعلق باو است چنانکه در کافی کلم است که چون خداوند عقل را آفرید او را بسخن
در آورد پس باو فرمود اقبال کن و اقبال کرد پس باو فرمود ادبار کن و ادبار کرد پس فرمود بعزّت و جلال
خودم سوگند که نیافریدم خلقی را که او بسوی من از تو بیشتر باشد و ترا کامل نمیگردانم مگر در هر که میخواهم آگاه
باش که من ترا امر میکنم و ترا نهی میکنم و ترا عقاب میکنم و ترا ثواب میدهم و در حدیث دیگر فرموده عقل آنچیزی
است که رحمن بان عبادت شود و بهشت بواسطه آن کسب شود مجملا هر عبادتی بعقل است و غیر عاقل را تکلیف نکرده
اند و از اینجهت است که دیوانه و طفل نابالغ و مغمی علیه تکلیف ندارند و لکن مقام عبادت مقام عقل
است و آنچه از مراتب در تحت رتبه عقل افتاده است عبادت آنها بالتبع است و بوجهی است که از عقل
در آنها است و آنچه از مقامات فوق مقام عقل است مقام مثال و جلوه معبود است که معبود از برای عابد در
آن مقام بان مقام جلوه فرموده است و آن مقام مقامی است که عقل را مملوک او میدانند و فحصه او ...
عقل من و روح من و نفس من و این مرفواد حقیقت است و مثال و جلوه خدا است و این همان نور الهی ...

علیه السلام میفرماید اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید از فراست مؤمن که با نور خدا
می بیند و این همان حقیقت است که کمیل از حضرت امیر سلام الله علیه از آن پرسید و جواب شنید و از آن تعبیر
بجلال و معلوم و سر و احدیت و صبح ازل و نور بالجمله این مقام مقام صمد و رحمن و رحیم است و مالک یوم الدین
و اقل واقف در مقام ایاک نعبد و ایاک نستعین عقل است و ذات لطف صحو و ما قبل او مقام سکر است
و مقام فناء و زوال و تجلی انوار احدیت و جلال و فقدان نفس و وجدان رب متعال و چون عابد تعلق
است مکانی و محل او قلب است و او است عرش رحمن در حدیث قدسی است که سماء و نه ارض و لا سماء
بل وسعنی قلب عبد المؤمن یعنی آسمان و زمین مرا گنجایش ندارد و گنجایش مرا قلب بنده مؤمن دارد و چون نماز
توجه عبد بحضرت و قیام او است در عبادت پروردگار و مسجد و محل این عبادت قلب است باید
از لوث اغیار و الایش اکدار و صفات ذمیمه و خصال و اخلاق سیئه طیب و طاهر باشد چرا که نماز
معراج مؤمن است و معراج بسوی خداوند باید بسوی علیین و جهت امکان و مبدء خیر و وجه رب باشد و قلب ملوث
بکفر و فسق و حب اعداء الله موفق معراج نخواهد شد و معراجی که از مکانی باشد بجانب سجین است
نه علیین و بحکم توافق ظاهر باطن باید ظاهر مصلی طاهر باشد و مغصوب نباشد چرا که زمین غیر مکان
طاهر ماوای شیاطین است و جای ابالسه و جنود جهل است و غصب هم ظلم است و شخص در هر حال خاصه
در حالی که در عبادت خضوع و خشوع باید ظالم و جابر نباشد و غصب حق غیر نماید خاصه
اقامه ولایت است و غصب ظلم و ظالم در عین ظلم متوجه اعداء الله است و ائمه عکس ایشان و منصف بصفت
ایشانند و این حالت منافی با اخلاص در ولایت است تسقیه فی الجمله از اسرار مساجد هم باید عرض کرد که کلام
بانجام رسید و ما بمعنی حاصل نماید بدان که این عقل که عرض شد جلوه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و عقل کل است و آن بزرگوار است چنانکه در بعضی که ما سوی الله شخص واحد است و آن بزرگوار است عقل کل و او است
عبد الله است و او است عبد مطلق چنانکه خداوند در قرآن او را عبد نامیده است و او است که خدا را
عبادت همه ملک عبادت کرده است و عبادت او است و چون عبادت آن بزرگوار است و او است نماز گزار
مسجد او هم همه زمین عالم است چنانکه می فرماید جعلت الارض مسجدا و ترابها طهورا و این عبادت عقلی است امکان
کوثر است و این جا مناسب تفصیل آن نیست و از برای آن بزرگوار عبادتی است شرعی و مساجدی است خاصه که خداوند

که خداوند در قرآن از آن مساجد خبر میدهد و میفرماید و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا یعنی مساجد
از برای خدا است کسی با خدا نخوانید و مسجد اسس علی التقوی از برای خدا است التقوی اشاره با نهایت که بنای آن بر زهد
و تقوی است و حضرت کاظم صلوات الله علیه در تفسیر این آیه میفرماید ان المساجد هم الاوصیاء یعنی مساجد اوصیاء
هستند و قمی از حضرت رضا علیه التحیة و الثناء روایت کرده است که مساجد ائمه اطهار سلام الله علیهم و منافاتی
در این خبر نیست چرا که ائمه هم اوصیاء رسول صلی الله علیه و آله و اکبر اوصیاء و اوصیاء انبیاء بلکه بر مساجد است چنانکه
چرا که فرمودند الاول و انا نحن النذر اولا و نذر الاخرة و الاولی و نذر کل زمان و اوان و در خبر دیگر است که آیا
النبیون فانا و اما الصدیقون فاخی علی مجملا مساجد اولا و بالذات اطلاق بر ائمه اطهار سلام الله علیهم میشود
و بعد بر انبیاء و بعد بر اوصیاء و اطلاق آن بزرگواران بطور حقیقت است نه مجاز الا آنکه در بعضی بطور حقیقت
اولیه است و در بعضی بطور حقیقت ثانویه پس اوصیاء مساجدند و مسجد در این آیه از برای خداوند انبیاء هستند
و هر مسجدی ساجدی و امام و روایتی دارند و مساجد و مسجد و جهه مبارک ائمه طاهرین علیهم السلام حضرت رسول صلی الله
علیه و آله است و احدی جز آن بزرگوار در این مساجد سجده نکرده است و خدا را نخوانده چرا که احدی از احاد ممکنات
این مساجد را درک ننموده است و بر بستر بانه انتها نظر کشیده است میفرماید لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لا یحتوی الا حق
و مسجد اولیاء میفرماید یتحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر یعنی سیل فیوضات و خیرات از کوه مقام نورانیت
من جاری شده و مرغ اوهام اصلا بمقام من نمیرسد و صلوة آن بزرگوار این مساجد است سبوح قدوس رب
الملائکة و الروح یعنی خداوند پاک و مقدس است و پروردگار ملائکه و روح است و آن بزرگوار پیوسته خدا را
در آن مساجد تسبیح و تقدیس مینماید پیوسته بگوش اهل هزار هزار عالم میرسد و این همه آوازه الذکر بوده و لا
صوت فیها الا صوتک و سایر خلق بتسبیح او تسبیح میکنند و بتقدیس او تقدیس میکنند چنانکه میفرماید خداوند
میفرماید و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم و تسبیح کل تسبیح وجه مبارک محمد است و او است
حمد حامد و محمود و احمد و محمد پس آن بزرگواران این بیوت رفیعه خداوند در این آیه تسبیح میشود چنانکه میفرماید
فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه رجال لا تلهیهم و لا بیع عن ذکر الله مجملا اگر عابد و ساجد کل
خدا باشد مساجد ائمه اطهار سلام الله علیهم میباشند و هر گاه عابد و ساجد نور رسالت محمدی در اهل بیت ائمه
اطهار باشد چنانکه میفرماید الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین مساجد و بقاع شریفه و جوه مبارک

و صورت تسبیح و تقدیس آن حضرت از در و دیوار آن مساجد

انبیاء داود و سلیمان است علی نبینا و آله علیهم السلام و هر گاه عابد و ساجد نور رسول خدا در وجود ائمه هدی در لباس انسانی
باشد ساجد و بقاع مبارکه وجود مؤمنان کامل و شیعیان و اصحاب است و این در عالم با اختلاف مراتب است
چرا که ائمه اطهار سلام الله علیهم بمنزله مسجد چهار گانه اند مثل مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر
و سایر انبیاء مثل بیت المقدس و سایر مساجد مبارکه اند و مؤمنان سایر مساجد دیگر هر در شهرها و کشورها
میباشند و لی در میان ایشان هم باز مسجدهای بزرگ و کوچک است مسجد جامع و مسجد محله و مانند اینها است
و در رتبه شیعیان هم نجباء مسجد نقباء هستند و هکذا اخوان مؤمنان مساجد علماء نجباء هستند و بد نگفته
است شاعر سخنها چنین بوفق منزل افتاد در اوهام خلایق مشکل افتاد و در حکمت و کتاب و سنت ثابت است
که این عالم منزل عالمهای غیب است و هر ذره ذره از ذرات این عالم حاکی و ظهوری از ظهورات عوالم بالا است
و شرف آن ذره بر حسب روحانیت و حکایت است پس چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر عالم جلوه فرموده
و لباس گرفت تا بعالم جمادات رسید و در آئینه قابلیت جمادات جلوه گر گردید در لباس بقاع مبارکه و حجر
شریفه این عالم در آمد پس مسجد الحرام و مسجد کوفه و حایر و بیت المقدس و سایر مساجد شریفه هر یک از آن
نور و جلوه ظهور باندازه قابلیت حرکت حکایتی دارند و روحی میکنند و [illegible] قدر و عظمت و شرافت
ایشان تقدر آن حکایات و اندازه آن روحانیت است پس مسجد الحرام که قبله انام و معتکف خاص و عام
منسوب بمظاهر ایشان و سران بزرگواران است که در آن مقام از خوف شدت و تخلیات که اند و خود را
پنهان داشته اند و خدا را نمود اند و از این جهت مسجد الحرام بیت الله است چنانکه جامه زید را میخواهی با آنکه ذات
زید زیر جامه می پوشد و جامه لباس بدن او است اما چنین بدنی در نزد ذات زید از خود نمایش ندارد و منسوب باو
منسوب بزید است و مسجد مدینه منسوب بمقام نبوت مطلقه محمدیه است و مسجد کوفه منسوب بولایت مطلقه
مفصله است و بیت المقدس و مسجد سهله و مسجد غیر و بنی ظفر و حمراء و جعفر و خیف در منی و قباء و غدیر خم و ما بین
الحرمین و بر این جمیعاً وجه مسجد کوفه اند و هر یک نسبت ظهوری با علیه السلام دارند و از این جهت غدیر
در این مساجد مستحب است و مسجد سهله نیز وجهی از وجوه مسجد کوفه است نهایت و جه اعظم است و
نسبت بکوفه مانند صدر است از دماغ است که عقول و دماغ جمیع در صدر است و از این جهت واردست که در
تحت مسجد سهله صخره است خضراء که در آن صورت هر پیغمبری است خداوند عز و جل آفریده و طینت هر پیغمبری

هر پیغمبری زیر تحت آن گرفته شده است و التمیع را کب و مراد از را کب حضرات باری مسجد سهله ظاهر مسجد کوفه
است و مسجد است که صور همه انبیاء در تحت مقام ولایت و انبیاء حد بمنزله اعضاء اند و کوفه بمنزله
قلب و در حرم حضرت که واقع است در کوفه اند و کوفه بان وجه هم از این جهت است اینکه قال امام علیه السلام
که ان لنا کلیل و الآ اذ فی سامعه لسانا ناطقا و اشرف مساجد و اعظم بقاع حایر سید شهداء است علیه السلام
و حایر ظاهر قلوب آل محمد است که قلوب فی ولاه فره و چنین مسجد محل سجود است و خضوع عابد در نزد معبود
از این جهت حایر اشرف مساجد و بقاع است بنحو یکه چرا سجود که کمال خضوع است در آنجا ظاهر شد
و کدام خضوع از خضوع حضرت سید شهداء سلام الله علیه و آله بالاتر است خود را در آن زمین بجهت تعظیم
خداوند و جلوه معبود بهیئت تعظیم از مرکب هایون بر زمین افکند پس تعظیم آن بزرگوار و مضجع شریف
آن قبله روزگار است و اعظم مساجد و اشرف بقاع و مشاهد است و از این جهت آنمکان شریف را خداوند مسجود
بجهت گردانیده و او را در مرتبه و مقام بر مسجد الحرام ترجیح دارد در حقیقت آن مکان شریف در میان الکمبه
جلوه قرآن است و از این جهت تربت شفا است و هر درد را دوا است و مسافر در آن بقعه با قصد و احترام مخیر در قصر
و اتمام و آن بقعه مبارکه بقعه امن و امان است و حامل انس و جان است خداوند منان و مطاف اهل زمین
آسمان مجلل است در این بقعه مبارکه است و سایر بقاع متبرکه را فضل دیگر و شرافتی بر تربت است و در حقیقت
کربلا بمنزله رحمت و کعبه وجه و کربلا اشرف است اگر چه مطلع البیاع است مردم مامور متوجه بسوی کعبه اند
مقدمه پنجم در حال مسجد علیه است بدانکه حقیقت سجود خضوع و خشوع در نزد خداوند عالم است و نماز که از بنده در
هیچ حالی از حالات از حالت سجود نزدیکتر بخدا نیست و چون در این مقام بنگری خضوع هیچ چیز در نزد خدا
مانند خاک نیست که خود را در نزد خداوند پست و فانی و مضمحل ساخته بطوریکه خلق بر آن می گذرند و او را
خار میشمرند و نماز گذار در اغاز کردن بجهت التفات بکبریای خدا و نعمت الا قیام بخدمت دارد و بعد از آن
بجهت التفات بعظمت پروردگار سر فرود می اورد و خدا را بعظمت تسبیح می نماید و بعد از آن بجهت
بکمال خاک می و نیستی میرسد و سر بخاک مذلت می نهد و در حقیقت خاک ادمی ساید چنین مقصود از این حالت کمال
محو در اضمحلال و خاک است در خضوع و خشوع و مذلت و چاره است باید بر چیزی سجده نماید که او را
بر خاک می فزاید یا فتی که پست تر چیزها خاک است پس سجده جز بر زمین یا آنچه از زمین روئیده باشد

ماکول و ملبوس نباید هشام بن حکم بحضرت ابا عبد الله عرض کرد که خبر ده مرا از چیزی که سجده بر آن جایز است
و از چیزی که خورده گردد و پوشیده شود عرض کرد که علت آن چیست فرمود سبب آنست که سجود خضوع از برای خداوند
عز و جل است سزاوار نیست که بر چیزی باشد که ماکول و ملبوس باشد چرا که ابنای دنیا بندگان از آن چیزند
که میخورند و میپوشند و ساجد در سجود خود بعبادت خداوند عز و جل است پس سزاوار نباشد که در سجود
خود پیشانی خود را بر معبودهای اهل دنیا نهد که مغرور بغرور دنیا شده اند و سجود بر خاک افضل است چرا
که ابلغ در تواضع و خشوع از برای خداوند عز و جل است تمام شد حدیث شریف و بهمین جهة سجود
بر طلا و نقره جایز نیست که معبود اهل دنیا است و عبادتی که برای آنها دارند برای هیچ چیز ندارند با
آنکه اصل معادن و مادهٔ آنها گوگرد دوزخ و از احجار جهنم است و اگر زیاده تفصیل بدانیم سخن دراز شود
مجملا سجده بر زمین بهتر است از سجده بر گیاه و ذلت جبهه سائی بر خاک بهتر است از جبهه سائی بر گیاه
زیرا که خضوع زمین بیشتر از گیاه است و بهمین برهان بهترین چیزی که سجده بر آن شاید تربت حضرت
سید الشهدا سلام الله علیه است چرا که خضوع خضوعی در آن تربت مقدسه ظاهر شده است در هیچ قطعه زمین
آشکار نگردیده و این از خضوع آنحضرت است و هم خضوع جلوهٔ خضوع آن بزرگوار است و احدی از آحاد
انسان مسرور خاضع تر نیست و از این جهة کنیهٔ آن بزرگوار ابا عبد الله است ملکهٔ خضوعی که از آن بزرگوار
آشکار شد از احدی از ائمه سلام الله علیهم بظهور نرسیده چون آن بزرگوار خود را بهیئت سجود
بر خاک کربلا و تربت بلا نوا افکند نور خضوع و شعاع خشوع آن بزرگوار بر آن خاک پاک تافت
و بر ذره ذرهٔ آن خاک رسید و آن خاک پاک طاهر و مطهر گردید لهذا شفای از هر مرض است و غنای
از هر فقر است و علم از هر جهل است و امان از هر خوف است بلکه مظهر اسم خدا است چنانکه در دعا است
که یا من اسمه شفاء و ذکره شفاء و شفاء در این تربت مبارکه است لیس شفاء است و چگونه چنین
نباشد و حال آنکه اکسیر بجهة تدبیر و تطهیر در قوة تأثیر بجائی میرسد که بذره بر هر چیزی برسد آن را
خود را احوال حقه و آن طرح شود امراض او را از ابدان میزداید و او را کامل میسازد و او را کامل مینماید بطور ترکیب
شفای امراض و همه هموم و اعراض و غموم مشهود کی است رتبه خاک کربلا پیر فلسفیه صفا یابد با خاکی
که تدابیر اللهیه نور و بها گیرد و نظیر این خاک پاک العجب که کوثر و حرم امام کعبه است پس برتبهٔ

برتبهٔ اعلی رسیده و تربت هیچ یک از ائمه و انبیا سلام الله علیهم بآن نمیرسد و آنکه آن بقعه از بقاع
جنت است پس سجود بر آن خاک عظیم ثواب بسیار دارد و سر دیگر در تحریص و ترغیب خلق بر سجود بر تربت
حسینیه اینست که میخواهد قدر و منزلت و جلالت شان و عظمت آنحضرت را بر خلق ظاهر سازد با اینکه نزد
تو فرقی که خلق تقرب بخدا میجویند باید سجده بر آن خاک پاک نمایند بلکه عرض میکنم سجده بر خاک روشن است
بجهة که اگر خاک کربلا در غیب زمین مانند جان است در غیب بدن و از این جهة میفرماید کل ارض کربلا مجللا افضل سجود
بر آن توان کرد خاک کربلا است چنانکه در حدیث وارد است که السجود علی طین قبر الحسین علیه السلام ینور الی الارضین
السابعة و من کانت معه سبحة من طین قبر الحسین علیه السلام کتب مسبحا و ان لم یسبح یعنی سجود بر خاک قبر حضرت امام
حسین علیه السلام هفت طبق زمین را روشن میسازد و هر که با او تسبیحی از خاک قبر حسین علیه السلام بوده باشد او را
تسبیح کننده نویسند اگر چه بطور ظاهر تسبیح نگوید و در این مقام همین قدر کافی است و اما سر اوقات
پنجگانه بطور اختصار اینست که خداوند در این عالم از جمله چیزها یک بجهة قوام و نظام عالم آفریده یکی روز
و شب است و از برای این هر دو اوقات کلیه و جزئیه قرار داده است و از جمله اوقات کلیه یکی وقت
زوال است که عین کمال نور و غایت ظهور است و از این جهة آن ظهر خوانده اند و یک وقت غلبهٔ ظلمت
و عین قوت شب و در مقابل وقت زوال افتاده و آن نیمه شب است و اما وقت عصر ابتدای ضعف
سلطان نور است و آغاز کسر و فتور و از نیمه شب بآن طرف ابتدای ضعف سلطان ظلمت و کسر لشکر او
و از این جهة در نیمه شب عمودی از نور هویدا میشود و اطراف آسمان را روشن میسازد و وقت صبح از فجر
وقت سلطان نور و ابتدای ظهور طلیعه جیش سلطان است و در مقام تلافی فتیلین و غلبه لیل است و وقت
فجر نیز در مقابل وقت مغرب افتاده که ابتدای ظهور طلیعه جیش نهار و فرار جنود ظلام از عرصه روزگار است
و این پنج وقت در هر عالمی بصورتی خاص جلوه دارد و اگر سر آن اسرار در عالم بالا عرض کنم از فهم
عوام برتر میرود و سخن دراز میشود و عالم اگر در سیر انفس و وجود برکند ارض ماهیت نظر کند و عالم بعالم فرود
آید یا بالاتر رود اوقات پنجگانه را استخراج میفرماید و احوال سخن عوامانه است پس عرض میکنم این
اوقات کلیه عالم است و شرح حالات غیب و شهود است و وقت ظهر اول وقتی است که خداوند اوقات
را آفرید و قوسی از اسرار بر آن گردانید و اول وقت مسند است و او را ظهر گفتند بجهة آنکه آفتاب

هر عالی در موقف در کمال ظهور است و این وقتی که هر خیری در این هنگام خدا را تسبیح می نماید و دعا
خیر در این زمان کشیده می شود و فیضهای خداوند فرود می آید نور خداوندی در این هنگام در کمال ظهور است
که ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک و از اینجهت مستحب است که بنده در این وقت
بگوید سبحان الله لا اله الا الله والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل
پس در اینجا نور خداوندی در کمال ظهور است و ابواب فیض و رحمت باز و عنایت کردگار [illegible]
باید بنده در مقام عبودیت ایستد و طلب رحمت نماید و آینه قابلیت خود را در مقابل و برابر
آفتاب فیض نور الهی باز دارد تا جلوه آن آفتاب سراپای وجود او را روشن سازد و ظلمت خفیف
بنیه و خودستائی را از آینه قابلیت او بپردازد و معنی صلوة همین است که شخص خود را بنور خداوند
وصل نماید و به انوار عنایت پروردگار اتصال یابد و این ظهر ظاهر است و معلوم که در آن وقت
آفتاب باوج کمال میرسد و اقطار عالم روشن است زیرا که ظهور باطن و وقت باطن است و این
آیت و قدرت است که خداوند عالم ایجاد افلاک و انتشار آن نور و کمال این ظهور ربّ است نور و عظمت
و جلال و کبریای خداوند است و همین نور جلوه نور خداوند است که در این عالم پیداست چرا که نور آفتاب
از نور کرسی است و نور کرسی از نور عرش و نور عرش از نور حجاب خداوند در بالای عرش است
و چون در وقت زوال با آفتاب همه عالم را فرا میگیرد و آن نور نور خداست باید که بنده بواسطه
صلوة که از وصل و اتصالست خود را بنور خداوند وصل نماید و خود را بواسطه مشاهده انوار
و عظمت و جلال و کبریای الهی تسبیح و تقدیس گویند و از همین جهت است نماز ظهر متعلق بوجود
مسعود حضرت خاتم انبیا صلوات الله و سلامه علیه است چرا که آنقدر که نور خداوند از سر تا پای
وجود مبارک آن بزرگوار ظاهر بود از احدی از آحاد جلوه ننموده مجملاً چون حکمت خداوندی چنین اقتضاء
کرده بود و کلمه پروردگار بر این جاری شده بود که شب بروز سبقت گیرد و ظلمت بر نور استیلا یابد
و باطل را جولانی دست دهد و بهره برد چنانکه شاعر گوید مصرع غافله کاهی [illegible] است که
بی نصیب نمی شدند قاطعان طریق و خرابی بنیه و واسطه عالم را فرو سازد و نعمت را بر مومنان
تمام نماید و ضعیفان را از پا نیفکنند و هفتاد هزار ملک را موکل بر آفتاب کرد که او را جذب نمایند

نمایند و او را بسوی بجانب مغرب کشیده شنند و در پس استار کشیده شنند پس هر شعاعی از آفتاب را هفتاد ملک
گرفتند و بسوی مغرب بردند و چون آفتاب از وسط السماء مایل شد در تابش و نور آفتاب ضعف و قصوری
حاصل گردید پس چنانکه خداوند در کمال بهاء آفتاب و هنگام ظهور یقین آفرید در این وقت ظن را آفرید
و این وقت آنست که ظلمت بود و نور آفتاب قدری مایل بضعف و فتور گردید پس خداوند در این وقت
نماز را قرار داد و چون کثرت آن ضعف نماید و خیالات و توهمات و ظنون را ابر [illegible] دل بنده عالم
قدرت زند و چون حکمت پروردگار و مصالح قدرت کردگار بر این قرار گرفته بود که در عالم ظاهر
مصالح الهیه را نور و ظلمت استیلا یابد و باطل جولانی زند امر فرمود تا آفتاب را بجانب مغرب کشیده شنند و
در پس افق محجوب و پنهان دارند پس باین جهت ظلمت قوت گرفت و نور مقهور ماند و آن کمال مضمحل
نگردید و لیکن بسیار بسر حد اضمحلال رسید و این وقت یوم ابلاج و مقارنه نور و ظلمت و وقت حصول
شک و شبهات و چون وقت تساوی نور و ظلمت مبدء نور و ظهور مبدء ظلمت بنده عالم کامل گردید و حرارت
عالم زایل میشد لهذا خداوند نماز را واجب گردانید که بنده روزگار را پاس دارد و بدل ما یتحلل گردد
و طبیعت را از [illegible] بعد چون آفتاب بکلی در پس استار و حجاب رفت و در زیر عرش خداوند سر
بسجده نهاد و از تصرف عالم باز ماند یوم غشیان شد چنانکه خداوند می فرماید یغشی اللیل النهار و در
این وقت جهل را آفرید چنانکه در وقت ظهر یقین را آفرید و نماز را در این هنگام فریضه فرمود تا نور
و تابش ظلمات را برطرف سازد و حرارت ذکر خدا کثرات را منهدم سازد چون جنود ظلمت عرصه
آفاق را گرفت و قوای سفلیه نزدیک به بطلان رسید و بنیاد روزگار مستعد تزلزل و انهدام گردید خداوند
وجود عمود فجر را ظاهر ساخت تا زنگ کدورت از آینه قابلیت عالم بپردازد و عرصه روزگار
را روشن و منور سازد و چون جبینه ظلمت را از ساحت آفاق بر انداخت در این وقت نماز را واجب ساخت
تا شکرانه نعمت پروردگار شود و این است که میفرماید فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و می فرماید
که ان قرآن الفجر کان مشهودا یعنی قرآن فجر نماز فجر است مشهود است باین معنی که ملائکه شب و روز
متصرف میشوند و ملائکه روز بسر خدمت می آیند و هر دو طایفه نماز صبح را ملاحظه می کنند و گواه می شوند
و این روز روز ابلاج است یعنی ابلاج روز در شب چنانکه وقت مغرب وقت ابلاج شب است در روز [illegible]

خداوند می فرماید یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل مجملا از آنچه عرض شد ظاهر شد که این اوقات پنجگانه
که اوقات نمازهای پنجگانه است اوقات کلیه عالم است و مبادی اوقات و شارح احوال ایجادات و علامات قدرت
خداوند است و مظاهر قدرت خداوند است و جهت اگرچه کلمات بدیعه بسیار است و از این جهت باید در این اوقات
بصلوة که اقرب وصله خداست متوجه بخدا باشد و بجهت اکثر عالم هم از این کلمات فی الجمله بهره برد سطوری چند
عرض میکنم از برای اینکه تمیز باطن است هر کس که برتر است آفتاب شریف بر کره گرد عالم ایجاد مطالع و
تنزل و ترقی عوالم را ابلاغ از حصول این اوقات آگاه خواهد شد و هر یک از این اوقات پنجگانه
در نزد عالم دلیل عالمی از عالمهای وجود است اما ظهر دلیل عالم جبروت [illegible] عقل باشد و آن اول زوال آفتاب
وجه بسوی مغرب صدور است و عقل لقی ما خلق الله و از این جهت گفتیم اول و قسم که خداوند آفرید ظهر است
و عصر دلیل عالم روحست که برزخ مابین ظهر و مغرب است چنانچه روح برزخ عقل و نفس کلی است و عصر را نیز دو
وجه است وجهی از آن را متصل بظهر است و در کمال حرارت است و درخشان و تابانست و وجهی متصل بمغرب است
و بارد و ظلمانی است و مغرب دلیل عالم نفس است و حالت نور در این وقت بین بین است و عشا باد که
حکمت دلیل عالم طبیعت و هنگام کثرت و موت است و صبح دلیل عالم مثالست و قرین با جسام [illegible] و اول
وقت حیات بعد از موت است و تفصیل این کلمات از فهم عوالم بالاترات و این نیز [illegible]
است و چون این عوالم کلیه عالمهای وجود است و بنده دارای این مراتب است و در هر مرتبه باید بشرایط بندگی
بپردازد و صورت همه عبادات در نماز است لهذا شرع مقدس در این اوقات پنجگانه
نماز را مقرر فرموده و خضوع فریضه نموده   سری عامیانه عرض میکنم چون انسان باید پیوسته در عبادت
و نماز هم اشرف عبادات است لهذا در کلیه اوقات معرفت آن از برای هر کس ممکن است
نماز را مقرر فرمودند تا قیام بعبادت نماید مثل آنکه وقت زوال را هر کس بواسطه علامات
معدوده تمیز میدهد و عصر همچنین است و وقت مغرب نیز بواسطه غروب قرص و اقبال ظلمه و ذهاب
حمره مشرقیه واضح است و وقت عشا هم بواسطه اشتباک نجوم دانسته میشود و صبح نیز بواسطه طلوع
بر غالب خلق آشکار است پس باید بنده در این اوقات کلیه وا نهمه قیام در عبادت نماید و خود را
بنور صلوة وصل سازد و سایر اوقات را با سایر [illegible] چند پردازد و بدان واسطه در این اوقات ممکن

ممکن از عبادت شود و همین قدر از سر اوقات در این مختصر کلمات کافی است و بجهت تمامیت
سخن مائده دیگر عنوان می شود و تشریفات اوراد در باب   بدانکه چون [illegible] فرض نماز
جلوه حقیقت محمدیه است و انوار ائمه اطهار سلام الله علیهم است لهذا اعظم [illegible] را اشرف این نمازهای
پنجگانه نماز ظهر است و نماز ظهر از برای چهار نماز دیگر بمنزله قطب از کره و مرکز از دائره و قلب از بدن است و مزاج
از چهار طبیعت [illegible] از ارکان عرش است و اولست باعتبار صلوة وسطی که خدا میفرماید حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی و چون وسط است قطب عرش است و مقام قلب عالم ایجادات در وسطاست چنانکه فرمود
العقل وسط الکل و هر قلبی لامحاله در وسط است خانه کعبه در بدن عالم و قلب زید است در بدن زید مجملا
نماز ظهر بمنزله قلب است و در قلب نهار واقع است و در وقتی است که آفتاب در وسط السماء میرسد و سایه
از هر چیزی زایل میشود و نور آفتاب کمال قوت دارد و در عالم از کمال حرارت آفتاب تاثیر و قوت نور بنهایت
حرارت و سخونت و باین جهات نماز ظهر منسوب برسول خداست صلی الله علیه و آله چرا که عصر آن بزرگوار عصر
ظهور انوار دین تمام است و آثار دین و آئین [illegible] آفتاب نبوت در بالای سر رعیت [illegible] زمین قلوب و ارواح
و جوانب عالم بحرارت شریعت و وجود بابرکت آنحضرت روشن و گرم بود و عصر آن بزرگوار ظهور خدا
و خدا ظاهر و پروردگار بود و امر دین و آئین کمال ظهور و بروز داشت و سایه وجود منافقین و کفار [illegible]   الکفار و ظلمات ح ع
و فانی شده بود و اینست که خداوند قسم بحق رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] میخورد که والشمس وضحیها یعنی
یعنی قسم بحق رسول الله صلی الله علیه و آله و دین آن بزرگوار و نماز عصر تالی نماز ظهر و خلیفه او است و در وقت
که آفتاب از سمت راس میل کرده و چیزها را سایه پیدا شده و سایه هر چیزی مساوی او گردیده و در نور و ظهور
آفتاب ضعف و فتوری حاصل شده و غبارها و ابرها بواسطه حرارت آفتاب صبح تا زوال از زمین بالا
رفته و در مابین آفتاب و زمین ایستاده نور آفتاب را ضعیف گردانیده و حجاب چهره شمس آمده و بادها
و طوفانها برخاسته پس باین جهات نماز عصر منسوب بحضرت امیر سلام الله علیه است چرا که خلیفه و تالی
پیغمبر است چنانکه خداوند میفرماید والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها یعنی قسم بحق محمد و قسم بحق علی که تالی
تالی و خلیفه رسول شود و میفرماید والعصر ان الانسان لفی خسر یعنی قسم بحق علی علیه السلام و [illegible] با عصر آن
بزرگوار را ابو بکر علیه اللعنه [illegible] عهد و ولایت کرده است در خسران و زیانست و در عصر آن بزرگوار [illegible]

وغبار کاری عقد و حسد منافقان طغیان کرد و آفتاب نبوت از سمت الرأس زایل شد و از سر سر
مردم رخ برتافت و نور و ظلمت مساوی هم گردید و در شرع پیغمبر ضعف و فتور بهم رسید و امر رو بخفا
گذارد و وقت مغرب وقتی است که قرص آفتاب از انظار پنهان گردیده و نور آن بکلی از عالم محو گشته
و همین قدر است که شفق برجاست و اندکی هوا روشن و از این جهة مغرب منسوب بحضرت فاطمه
سلام الله علیها است که بواسطه ظلم عدوان اهل جور و طغیان و اذیت وقتی آن بزرگوار سبحان(?) برگزیده
نور نبوت بکلی پنهان گردید و ظلمت انکار فرقه اشرار آشکار آمد و عرصه آفاق و ... را فرا گرفت و شفق
برجا ماند و اندکی ذکری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اینست که خداوند عالم قسم بحق شفق میخورد که
فلا اقسم بالشفق یعنی چنین نیست که گمان کنید که قسم بحق شفق مراد حضرت فاطمه است و عصر آن بزرگوار است
و نماز عشا وقتی است که ظلمت در جو عرصه عالم را فرا گرفته و ظلمات از هر طرف متراکم گردیده و شفق
بکلی پنهان گردیده و تمیز راه از چاه اشکال و دشوار یافته و جنود ظلمت در اطراف زمین منتشر گشته
و با پنجه نماز عشا ... بحضرت حسن مجتبی است چرا که در عصر آن بزرگوار بواسطه غلبه کفار و اشرار کار
بنهایت دشوار شد و امر نبوت و ولایت و دین و شریعت پنهان گردید و جور و طغیان اهل بغی
و عدوان بنهایت رسید اینست که خدای تعالی از آن احوال و اوضاع خبر داده است که واللیل اذا
سجی یعنی قسم بحق حسن وقتیکه آرام گیرد و صلح نماید واللیل اذا یغشیها قسم بحق حسن وقتیکه در عصر
آن بزرگوار ظلمات انکار اشرار سایه بر وجه نهار گسترده واللیل و ما وسق قسم بحق حسن و آنچه از علم
و فضل و اسرار و اصحاب خویش را پنهان ساخته و بدشمنان خویش ابراز نداده و نماز صبح در
وقتی است که سلطنت شب را آغاز زوال است و طلیعه جیش سلطان نهار را هنگام بروز و اقبال
و خیط ابیض فجر از خیط اسود لیل ظاهر میشود و در اثر نجوم(?) نهار آشکار میگردد و قاعده ظلمت بانتها
میرسد و اندکی روشنائی روز آشکار میباید و کم کم ظلمت رو به رفتن میگذارد و اوضاع عالم مشهور میگردد
و از این جهة نماز صبح منسوب بحضرت سید الشهدا سلام الله علیه است زیرا که بعد از آنکه آن بزرگوار
غلبه و صولت اشرار و انکار فرقه غدار را بنهایت دید و بکلی امر شریعت و دین و سنت و آئین از میان
کنار گزیده و نام و نشان نبوت و ولایت برطرف گردیده آن جناب مسعود میان همت بربست و بنیاد اهل
فساد

فسادرا در هم شکست و فضایل و مقامات را ابراز داد و جان و مال و فرزند و عیال خود را در راه خدا
نهاده و مقهوریت و مغلوبیت بطلان مخالف را اظهار فرمود آنگاه خلق چشم بنور هدایت گشودند
راه و رسم شریف شریعت را بنظر در آوردند و خیط ابیض اسلام از خیط اسود کفر آشکار گردید و شعاع صبح
صادق حق از پس پرده ظلمت باطل بردمید اینست که خداوند از آن بزرگوار و آن ظهور و آثار و خبر داده فرموده
است که والفجر و لیال عشر والشفع والوتر یعنی قسم بحق فجر که سید شهدا است و شبهای ده گانه که ائمه طاهرین
بعد و مقهور اهل جور و جفا و شفع و وتر که حضرت امام زمان و حضرت امیر است و چون منظور اختصار است بهمین
قدر در اینمقام اکتفا میشود و از جمله مقدمات نماز امر قبله است و در این مقام هم باختصار
عرض مینمود بدانکه خداوند معبود است و خلق عابد و عابد باید در حین عبادت رو بمعبود نماید و آن ممتنع(?)
که عابد رو بآن سمت دارد و خطاب بمعبود می نماید و رو بقبله و جهة عبادت است و چون خداوند
در جهتی از جهات نبود تا خلق رو بآن جهة نمایند و با خداوند خود زبان بخطاب گشایند و شخص که در جهت است
فی در نیست که رو بسوی آن جهة نماید لهذا خداوند عالم محض جود و کرم در این عالم ظاهر که نمونه عالمهای
باطن است جهتی از جهات را برگزید و او را جهة را جهات عبادت و قبله خلق گردانید تا رو بآن جهت
نمایند و جبین نیاز بر خاک مذلت سایند و آن جهة خانه کعبه است که قبله عالم و عالمیان و جهة عبادت
خداوند منان و چون بنده را مراتب بسیار است و در هر یک از مراتب باید بلوازم بندگی چیزی و در همه
مراتب معبود علی الاطلاق خداوند است و ادراک هیچ یک از آن مراتب بخداوند نمیرسد لهذا بنده را
در همه عالمها جهت عبادتی است که بآن مرتبه رو بآن جهت دارد و خداوند خود را در پرستش است پس ظاهر عبد
متوجه بسوی کعبه و باطن او متوجه بسوی باطن کعبه و باطن باطن او متوجه بسوی باطن باطن کعبه و چنانکه همه مراتب
انسان در غیب این بدن پنهان است همچنین همه مراتب قبله در غیب این کعبه پنهان است پس بدگفته
شعر کعبه کز مقصود جسم آمد توئی مسجود جان صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی و مثل اینکه کتاب
است که چون روح غیبی بر از جهات و سمت اعضا بیرون بود و اعضا لابد از توجه بجانب روح و استمداد
از او بیند لهذا روح پنهانی قلب جسمانی را در عالم اعضا جهة خویش و قبله اعضا قرار داد تا همه
از اطراف رو بجانب قلب نمایند و از این جهة عرض حاجات را بر روح نهانی کنند و از او استمداد

جویند و به ندای بلیغ در عرصه اعضا با اعضا و جوارح فرمان داد هر یک از اعضا که بخواهند رو بجانب
من کنند و با من گفتگو نمایند روی نیاز بجانب قلب دارند زیرا که در عرصه مملکت بدن من از جهتی بری و در
ان جهت محصور نیستم و من در همه جا حاضر و ناظرم و از جهة خارج ولی اعضا صاحب جهة را جهتی در کار
و سمتی لازم و ان جهة برگزیده و سمت پسندیده من قلب است و چنین است شعله که قبله انوار است سوی نار
و چنین انوار در جهت بعید و بی جهت ممکن از توجه باتش بجهة نبعید لهذا اتش پنهانی محض عنایت و
احسان شعله اشکار صاحب جهة را جهة توجه بخویش قرار داده و در عرصه انوار ندا در داد که حیث ما کنتم
فولوا وجوهکم شطره یعنی در هر کجا که باشید روی بجانب شعله کنید که مبدء ظهور است و فواره حال چنین بدانکه از
در اشکار و نهان لعلت عدم مناسبت با خداوند سبحان از نقص و توجه بحضرت رحیم رحمن محجوب بودند
و با تابش انوار جلال و عظمت رب العزة معدوم چنانکه می فرماید ان الله سبعین الف حجابا اکبره
من خلقه لهذا از برای خلق در عالم نیز در حال عبادت جهة طاعتی قرار داده و بجهة تمیز معبود است و معبود
خداست و ان جهة قبله عالم عالمیات و وسیله خلق بسوی خداوند رحمن و مبدء وجود است و وجه معبود بحق
اقدم است و ظهور اکرم خداوند عالم است و بدون توجه بجانب ان قبله باطن طاعت و عبادت و توجه
بقبله ظاهر سود ندارد و مجملا فهم این مسئله بر تحقیق از حوصله عوام بیرون است و مقصود ذکر حکمت با جمال بدانکه
که از برای قبله ظاهر باطنی است و مختص ان بخص خواص است و قبله ظاهر کعبه است و مکه یکی از زمینهای
طیب طاهر است و در عالم زمینهای طیب طاهر اشرف از همه انها حایر سید شهدا سلام الله علیه است
بعد زمین کوفه است بعد مدینه بعد مکه بعد بیت المقدس و از همه بالاتر حایر است و از همه پستتر
بیت المقدس و حایر بمنزله جان است از برای بیت المقدس از برای مکه و مکه بمنزله جانست از برای کوفه
و کوفه بمنزله جانست از برای مدینه و مدینه جان است و شرافت کربلا زیاده از همه انهاست و زمین کربلا
ابو القری است و زمین مکه ام القری است و پدر اشرف از مادر است و ماده زمینهای همه از خاک کربلاست
و صورت انها از خاک مکه است و کربلا مقام نور است و مکه مقام رحمت و همه زمینهای طیب و طاهر از این
نور و رحمت افریده شده اند و پسر و دختر و پدر انها نور است و مادر انها رحمت بلکه بزبان دیگر گفته شود
در عالم سفلیات و ارضیه طیبه بیت المقدس و مکه و مدینه و کوفه مظاهر ارکان اربعه عرش خداوندند

عرش اعظم خداوندند و زمین حایر بمنزله رکن [illegible] ارکان انهاست و اینها بمنزله طبایع چهارگانه
اند و زنان بر مردان افتخار می کنند بر کربلا افتخار که خداوند فرموده ای زمین مکه فخر مکن و ارام گیر
اگر کربلا نبود ترا نمی افریدیم پس بمقتضای الرجال قوامون علی النساء ابو القری اشرف از ام القری است و او روح
همه زمینها است و روح اشرف از بدن است و جای بالاتر از تن و کربلا پیش از همه زمینها است افریده
شده است به بیست و چهار هزار سال و مراد از این بیست و چهار هزار سال بیست و چهار هزار مرتبه است که از مرتبه
تعبیر بسال اورده اند و زمین حایر ارض جنت رضوان است و مقام المقام علی است مجملا بنابر شرافت
مصلحت نبود حایر و کوفه و مدینه قبله شوند و حکمت این فقره بسیار است و از انجمله است فرمایش حضرت صادق
سلام الله علیه در جواب سائل که عرض کرد زمین کربلا با انکه اشرف از زمین مکه است و اعلی از ان
چرا قبله و مقصد حاج و عباد نشده است و زمین مکه اینطور شده است با انکه از کربلا پستتر است فرمود
حضرت علیه السلام [illegible] فرمود که اگر نه رضای خدا امر بمسح بظاهر قدم فرموده بود مسح باطن قدم اولی بود و این جواب مرجع
در این است که اگر مصلحت مقتضی نبود که مکه قبله باشد کربلا اولی بقبله بودن بود مجملا علی الاجمال حکمت
مقتضی نیست که قبله عالم مکه باشد و بدنها رو بمکه نمایند چرا که از برای ابدان بمنزله قلب است و ابدان
و ابدان بمنزله اعضای ان قلب ولی توجه روح تو باید بجای دیگر باشد چرا که اگر روح توجه ببدن نکند
عبادت که اتم است و عبادت سرنگون باکلی خواهد رفت مجملا کربلا بمنزله پدر است و مکه مادر و بیت
المقدس بمنزله مرضعه است و ابدان خاکی بمنزله اطفال پس بمقتضای حدیث الارض تحت الکعبه
همه ابدان از خاک است و بمنزله عضو است و قلب خاک مکه است و اعضا از زیادتی طینت مکه افریده
شده اند و چنین شان ام القری اجل از این است که خود بنفسه این اولاد را تربیت نماید متحمل
اعتدال ایشان شود چنین اطفال در دامن مرضعه از [illegible] و رو بجانب بیت المقدس
کردند و انکه در اول اسلام مردم اسیر یهودیت داشتند بعضی انها اینکه مبدء شرع و کتابی داشتند
و انها که بت پرست بودند در قید این سخنها نبودند و بدین وجه مردم را نسبت به بیت المقدس داشتند
لهذا قبله خلق بیت المقدس بود بعد که قدری بنیه اسلامیان و اطفال [illegible] اعتدال نفسی گرفت مأمور
بتوجه بجانب مسجد الحرام شدند و از دامن مرضعه بدامن مادر امدند و در حضانت او خواستند

ومدتی حال ایشان بر این منوال خواهد بود تا وقتیکه بتدریج ایشان نضج کمال گیرد و طبایع ایشان
انس به پدر گیرد تا بدر پس احتمال کمال در ایشانست خداوند در حالت حتی ایشان مامور که کربلا را قبله
گیرند و توجه بجانب او نمایند و این ظاهر بیان بود و اگر قدری رفع خود را ترقی دهی غرض مکنم
که الان هم قبله حایر سید شهدا سلام الله علیه است و مقصود از توجه به کعبه توجه بحایر است بالمنظور که این
زمین بمنزله ناف است که از برای او قبله است که کربلا و صدر است که ارض کوفه است و دماغ که مدینه
و رخساره و وجهی است که زمین بمنزله ناف است مکه است و ظهور ... و اروجه و رخساره است و هر کس که توجه بقلب
زمین نماید رو بخود و بسمت زمین رخساره می کند پس توجه بقلب جز بتوجه رخساره نشاید و توجه بکربلا
جز توجه بمکه نشاید و توجه بمکه توجه بکربلاست پس قبله و قلب آفاق کربلاست و ظهور انقلاب در مکه است
و از این جهت مکه ام القری گشت و محل ظهور احکام است و اینکه می فرماید زمین از زیر مکه پهن شد لازمست
که فرماید از زیر کربلا پهن شد است ظاهر سبب آنست که اولاد در شکم مادر بیرون می آید اگرچه ماده آنها
از صلب پدر است و باطنا سبب آنست که کربلا مبدا اجمالست و مکه مبدا تفصیل و تفاصیل از صفحه جمیعا
باید در تحت مبدا تفصیل باشد نه مبدا اجمال و کربلا ناف است و ذکر حضرت سید شهداست و کوفه ذکر
حضرت امیر سلام الله علیه است و مدینه ذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و مکه ذکر خداست پس
نسبت این سه زمین با ائمه بمکه نسبت قرآن با ائمه اطهار است اگرچه اشرف و افضل از قرآن می باشند
بلکه موافق حدیث مومن اشرف از قرآن است ولکن علی الظاهر قرآن منسوب بخداست و ذکر خداست
و ائمه از قرآن احترام می نمودند و در تعبیر دیگر کربلا در عالم زمینها مظهر رکن اول ایمان و سر
توحید در این مقام ظاهر شد و مدینه بیت حریم مقام ایمان و کوفه بیت مقام سیم و مکه بیت چهارم
ایمان و باب الابواب است و خلق بایستی قصور مقام از این باب توجه نمایند پس او بیت باطن است
و نجات و وسیله فیض و حیات و ظاهر پروردگار و رخساره کردگار و درس خلایق و ظهور
خالق و قبله آفاق و وسیله اهل وفاق و مسجد الحرام و مطاف خاص و عام و این مقامات از اشاره
و ایما بیرون و برتر است و با فضل مقامی دیگر و زیاده بر این عرض نتوان کرد چرا که دیوارها
موش دارد و موشها را گوشها موش دیوار گلین کندم ربایست موش این حجران ستون حین و وفات

و دغابت خوابی که قصه گفتن نیست ارکونتر نوشتن نیست بدانکه خانه کعبه قبله اهل
مسجد است و مسجد قبله حرم و حرم قبله اهل دنیا تو اگر در سایر بلاد رو بجانب کعبه آئی در
مابین تو و کعبه حجابهای بسیار است و وسایط بی شمار و همه آنچه در میان تو و کعبه است از برابر
و تلال و صحاری و جبال همه در پیش روی تو اتفاق افتاده است و در سمت قبله تست و تو در خانه
خود رو بدیوار خانه خود که مسکوی روی می بسمت کعبه است و روی می بجانب قبله است مسکوی پس قبله
تو سمت کعبه است و مسجد و حرم سایر تو ای دیگر بکر الاشارة الله خداوند خرجی حلال و مال روزی
و رفیق موافق روزی فرماید و از برای موسم از وطن رو بحج بسوی مکه معظمه رسیدی و آنوقت رو
بخانه خدا کنی و از هر طرف که نشستی و خانه را قبله نمازی نماز تو صحیح است و الا الان که در ملک خود وطن
داری و اسباب استطاعت از برای تو نیست از دیدار خانه و مسجد و حرم آنجا محرومی و تکلیف تو
هم بهمراهی است و سمت خانه قبله تو را کافی است چنانکه خداوند می فرماید و من حیث خرجت فول وجهک
شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره و یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و این بیان
بود ظاهر کاشف از باطن تام و تصریح بآن جایز نیست چنانکه امام علیه السلام می فرماید انی لاکتم من
علمی جواهره کیلا یری العلم ذو جهل فیفتتنا و لقد تقدم فی هذا ابو حسن الی الحسین و وصی قبله حسنا
و رب جوهر العلم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا و لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یا
تونه حسنا و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و الحمد لله رب العالمین مخفی در سر
ارکان نیست و از برای انواع بیان و انحای سهل و آسان در نهایت اجمال عرض میکنیم
که نمی زد در ابتدای خلقت نوری محفوظ و فروغی مخزون و برتر از حیث و چون و بعلت قرب عالم وحدت
و اضمحلال تعدد و کثرت در نهایت بساطت و اجمال و حامل اسم الله متعال و جوهر حکمت بالغه الهیه
بقدرت کامله ربانیه بجهة اظهار کمال قدرت عامه ایزدی و ابراز حکمت تامه خداوندی بنهایت
و بدایت سرمدی مقتضی گردید و نوبت آن رسید خداوند تبارک و تعالی مقتضیات آن نام مبارک را
که صلوة حامل اوست در عرصه امکانی و حیث جلال اکوان آشکار و عیان گرداند و افرش الاعلی
غایت ... رساندن امر یگانه اکرم سلام جمال اسم واحد اعظم بود بچهار رده بمیکال اجمال اکمال شده

فرموده یا آن عین حیات و رحمت را بچهارده نهر جاریه قرار داد یا آن نهال صاحب اجمال را بچهارده
نهر جاریه قرار داد یا آن نهال اجمال را بچهارده شعبه با طراوت و جمال تفصیل داد که این درخت همایون
همان شجره زیتونه است که خداوند در قرآن فرماید یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها
یضیء و لو لم تمسسه نار و این نار نار حنیف است و آن زیت زیت قابلیت و این شجره با برکات نام صلوة است
و صاد در صلوة بحسب تدوین اشاره بفعل تکرار است و در باطن اشاره بمقام نبوت و لام بحسب تدوین اشاره
بنفس تکرار است و بحسب باطن اشاره بمقام ولایت و واو بحسب تکرار اشاره بحد حد ظاهر و باطن نفس
که باطنا اشاره بحد ظاهر و باطن ولایت است و جمله این اشاره بچهارده غصن همایون آن شجره
همایون است که شعب از اصل یکی ناشی اند و حامل اسم اعظم و پنج تن حیدر است و صاد و لام را واو مانند بدن است
و هاء مانند جان و سر دیگر در ها این است که از برای مدلول هر یک از صاد و واو و لام پنج مقام است
و لامات و ابواب و معانی و بیان و مقام دیگر که از وصف و بیان برتر است که انا الذی لا یقع علی اسم و لا رسم
بالجمله این کلام از فهم عوام بالاتر است مجملا نور صلوة پیش از آفرینش آسمان و زمین و ستارگان و بروج
و عرش و کرسی و لوح و قلم با نهایت اجمال و وحدت و کمال در زیر عرش اعظم اشاره شین است پنهان بود
و بستر ذات و حقیقت خویش خداوند را تسبیح و تنزیه و تمجید و حمد و سجود میکرد اسلام امام قم که بر عباد و بلاد منت نهد
و نعمت دهد آن انوار ساطع الظهور را بعوالم دیگر نازل گردانید تا آن نورها پس از بساطت و اجمال و تفصیل
دهد و باشراق نور جلوه ظهور در عوالم و مراتب را تکمیل فرماید پس بمقتضای قول خداوند که ان من شیء الا
عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم بواسطه ملکی بنام عظیم القدر جلیل و صاحب اعداد بی انتها
بیرون از حصر و شمار آن نورها را نازل گردانید تا بمقامی رسید و آن مقام را شهر بسم الله الرحمن
الرحیم نامند و آن قبله ایست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج بجانب وی عروج فرمود و بدانجا
نازل شد و مر آن قبه را چهار رکن است و در آن چهار نهر جاری است و این انهار همان چهار نهر است
که خداوند در قرآن بیان میفرماید و آن چهار نهر جنت است اما رکن اول آن قبه مبارکه مجری
ماء غیر آسن است که خداوند در قرآن فرموده است و منبع جریان این نهر گوارا میم بسم الله و در رکن
دویم مجری شیر است که طعم آن تغییر پذیر نیست و منبع آن شیر هاء الله است از بسم الله و رکن سیم مجری خمر است

خمرات و منبع آن میم رحمن است و رکن چهارم مجری عسل مصفی است و منبع آن میم رحیم است و آن ملکی
که موکل این قریه مبارکه است بنام و هو ائیل است و چون صلوة با این بلده طیبه نازل گردید ملائکه که در
آنجا بودند او را بنور منعقد و قبل از قریه امدن نور زاید بعد بواسطه سیر و تنزل و بعد منحل گردید و بچهار
رکن منفصل شد که رکن تکبیرة الاحرام و رکن قیام و رکن رکوع و رکن سجود باشد و رکن اول در مقابل
رکن چهارم است که رکن اسیر آن بلده طیبه باشد پس هر کس آن رکن را بشرایط و حدود بپا دارد خداوندش
از عسل مصفی صحت و شفا و تقیه فرماید و رکن دویم نماز در مقابل رکن سیم است و هر کس این رکن را
بشرایط و حدود بجا آورد در بهشت قیام نماید خداوندش از شراب طهور گوارا بنوشانند و رکن سیم در مقابل
رکن دویم است که رکن اسیر اعلی باشد و هر که این رکن را بشرایط و حدود بر پا داشت خداوندش در بهشت
از آن شیر که تغییر پذیر بهره دهد و رکن چهارم که بالاتر از همه ارکان است مقام فنای عبد و ظهور معبود است
و بنده در این مقام نیست و نابود در مقابل رکن چهارم است که رکن اول اعلی باشد و اما نیت روح ساری در این
بدن است و مزاج مستولی بر این کیفیات چهارگانه است و رحمن مستوی بر ارکان این عرش و آن نیت نه شرطی
است خارج و نه حرفی است داخل بلکه این ارکان مانند تن است و نیت مانند جان در بدن و برتر از جسم
ارکان است و بعد از آن خداوند آن نورها را از آن قریه مبارکه بعرش کریم فرستاد و از آنجا بکرسی و در
باطن کرسی در کتاب ابرار در عرصه علیین او را بانوار حدود شخصیه تفصیل داد و خلق را با قامه این حدود مکلف
فرمود فامنهم من امن و منهم من کفر و من کفر فان الله غنی عن العالمین جمع عدد ارکان نماز را باقی و
ب بقاء و اعتقاد داشت که باطن صلوة ظاهر نور محمدی صلوات الله علیه و آله است و این ارکان تفصیل
آن نور یگانه است عرض میکنم که بر حسب اختلاف انظار و وجوه اعتبار هر یک از این ارکان بشخصی
از اشخاص ائمه اطهار یا مقامی از مقامات سادات اخیار علیهم صلوات الله الملک الجبار است پس باعتبار رکن
تکبیر الا افتتاح منسوب بحضرت امیر سلام الله علیه است و باعتبار رکن قیام اولو باعتبار رکن سجود منسوب
بآن بزرگوار است و هکذا نسبت این ارکان بحضرت مجتبی و سید شهداء سلام الله علیهما یا حضرت خاتم عجل
الله فرجه و چون بنای این رساله بر اختصار است و تطویل و تفصیل و برهان و دلیل منافی اختصار لهذا
باشاره کفایت رفت و اگر خواهد از روی حکمت تدبر کند بر وجوه مناسبت آگاه خواهد شد و چنین این ارکان

با باین چهار وجود مبارک منسوب داریم بیت ساریه در این ارکان منسوب بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و این ارکان بمنزله ارکان چهارگانه عرش است و وجود منور سلام الله علیه مانند رحمن مستوی بر عرش
پس بیت الله ساریه در این ارکان صاحب مقام رحمانیت است و اگر صلوة را جلوه هر یک از ائمه
سلام الله علیهم خوانی این ارکان این مقام چهارگانه بحقیقت آن امام علیه السلام است در عبادت
هر مقام امامت چه ابواب و معانی در بیان باشد و نیت تمام است فرق این مقامات و از آن تغییر توان
کرد و میشود که این ارکان این ارکان ایمان است یعنی توحید و نبوت و امامت و ولایت و میشود این
کان این مقام ارکان باشد مراد چهار پیغمبرند که امروز حی و مدبر عالمند و نیت این مقام امام
عصر عجل الله فرجه باشد و میشود این ارکان این مقامات کاملین شیعه باشند مانند نقبای
کلی و جزئی و نجبای کلی و جزئی و هکذا وجوه نسبت و اعتبار بسیار است و این نسبتها محض عدد نیست
بلکه از برای هر نسبت و نقشی وجوه بسیار است و بعض از آنها را نیز دانسته ایم و لیکن ذکر این فقرات
کتابها منافی اختصار است همین قدر که متنبه کردید کافی است فائده بدانکه در جهر و اخفات
نیز اسرار بسیار است و بعض از آن اسرار فوق افهام عوام است لهذا ممکن نیست که آن وجه در اینجا
ذکر شود و اما چند وجهی که مناسب این مقام است یکی از آنها این است که نمازهائی که در آنها باید
جهر بقرائت کرد نمازهائی است که در اوقات مظلمه قرار داده شده است پس جهر بقرائت در آنها
لازم است تا مرور کننده اگر جماعت را بچشم نه بیند صوت ایشان را بگوش بشنود و مطلع گردد و آن
هر نمازی که قرائت آنها باخفات است در روز قرار داده شده و مرور کننده را در علم بآنها احتیاجی
بشنیدن آنها نیست و این فقرات از احتمالی مضمون حدیث است و ظاهر است الا اینکه باید فی الجمله بیانی
کرده سر آن فهمیده شود بدان که سبب این فقرات که در صدر اسلام فرقه مسلمین بجهة عدم شوکت
و مکنت و شدت فقر و فاقه دست رس ببعض امور نداشتند و از الجمله در شبهای این اعمال ایشان را
مکنت افروختن چراغ نبوده و مساجد مانند امروز نبوده در آن قندیلها و چراغها افروخته شود مگر
از عدول صاحب مسجد محراب باشند و مردم بیایند و حضور یابند پس باین جهة در صدر اسلام
سنت شده است که نمازهای شب را بجهر قرائت بجا آورند بجهة حکمتی که عرض شد و در روز چون احتیاجی باین فقره
نه بود

نه بود احتیاجی بجهر نیست پس این سنت بر همه بلاد و عباد جاری شد و اشکالی نیست که چگونه شد از جهة
علت جزئی در مابین جماعتی معین امر شایع شد و بعد تا روز قیامت در همه عالم سنت گردد علت است
هر جا که اعمال از مبدء فیاض جاذب آن واجب است مستند مناسب چند و هر جسدی جاذب روح خاصی است و هر یک از
اعمال هر یک وصولات جاذب روح الایمان و روح طیبه و نعیم مقیم و رضای خداوند است و هر یک از شرح خطا است
بر عکس است و چنین آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله بجا آورده است و هر شناسایی آن را ور که لهذا از جاذب
طیبه است و جاذب روح و رضا در رضوان خداست تا می یابی بزرگوار نیز جاذب آن روح است بجهة آنکه
انعمل صورت طیبه است و جاذب روح خیر دهم بجهة آنکه صورت صورت تکلی و اقتداست جاذب روح
سعادت و هدایت پس این سنت باین علت در همه امت جاری است اگرچه شب چراغ افروزند و نماز گذارند
و سبب دیگر است که جهر بقرائت میبرد باطن انسانست چنانکه بتجربه شده و کلمه ثابت املا است که سخن گفتن با جهر
ضعیف میگرداند و خاموشی مقوی حرارت میشود و در روز ظاهر بدن با تابش و حرارت آفتاب در خفا گرم
میشود و باطن سرد چنانکه در تابستان ظاهر زمین گرم است و باطن آن مانند چاه و زیر زمین سرد است و در شب
بجهة اختفای حرارت و تابش برودت ظاهر بدن سرد میشود و باطن گرم مانند سطح و جوف زمین
پس در روز امر باخفات کردند تا حرارت اندرون بیفزاید و بدن اعتدال یابد و در شب امر بجهر
کردند تا باطن سرد شود و جبر کثر سخونت بعمل آید و باطن قلب جمع باعتدال نماید و اگر عکس شود با
مساوی از اعتدال خارج میشود و خداوند امر بعدل فرماید و از این جهة بر زنان جهر نیست چرا که
بدن ایشان بعلت غلبه برودت سرد است و اما در روز جمعه اگرچه روز است امر بجهر فرموده اند
و انرا ببعض فرات و این جهر مناسب است تا مؤمنین اوامر خدا را بشنوند و نواهی پروردگار را استماع
نمایند و در حکمت ثابت است که روز جمعه روز اجتماع مراتب شیء و فضا و کثرت و ازدحام است
و روز تراکم است مستوجب ظلمت و ظلمت شبیه شب و تر دیگران در جمعه است که در آن روز قوی و ضعیف
و وضیع و شریف و تنبه و غافل و عاقل همه جمعند پس باید قرائت بجهر گوید تا هر کس بآیات واقف
و نفس عبرت گیرد و جمعه روز عبرت و تذکر است لهذا در آن روز باید جهر بقرائت کرد اگر
چه در غیر جماعت باشد بسبب دیگر موافق خبر است که اجهار بجهة آن قرائت است تا هر جا صوت نماز گذار

اجتماع خلق است از مؤمن و منافق
پس در این روز معین

میروند بسبب تبش فرار میکنند و بر صراط میگذرند و بخور رسند میرسند تا داخل بهشت میگردد و سر اینکه
انست که اگر انسان در نور معرفت باشد استیلای انوار خداوند و ظهور انوار الهی در روز قیامت
مانع از تقرب آتش است چرا که طبع نار بر خلاف نور است آتش اگرچه آتش است اما تاریک و غاسق
است چنانکه الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون پس آتش در شب بجهت مناسبت باشد نزدیک
میشود بخلاف روز و چون انسان در شب بقرائت و کلام خداوند جهر نماید و حال آنکه خداوند در کلام خود
تجلی فرموده است بجهت آنکه کلام خداوند نور است بقدری که صوت او میرسد باین نور از نار جدا میشود و بهمین
جهت در شب امر بقیام و عبادت بیشتر از روز است با آتش نزدیک انسان جدا میشود و سبب دیگر آن است
که شیاطین در شب بسیارند و در روز بجهت غلبه نور کم و خوف غلبه شیطان در شب بیشتر از روز است پس
باید در شب جهر بقرائت کرد که جنود شیاطین فرار کنند و چنان شود که مانند روز در مقام انوار
خداوند استند اما در بیضه در نزد جنود خسوف و کسوف مردم امر بنماز که هم لهذا سبب آن است (?)
که انوار خداوند آن وقت پنهان میشود پس باید نماز که تا نور نماز جبر کثرت و خفای انوار گردد
و اما در روز جمعه بجهت اجتماعی که موجب تراکم موجب ظلمت است باید جهر بقرائت کرد تا شیاطین
فرار کنند و آتش دور شود روز جمعه روز رحمت ابرار حسرت فجار است و وجه دیگر آنست که
انهار با نزد عالم انوار و ظهور عظمت و جلال و کبریای ملک جبار است و در این مقام که نیت بیرباک (?)
میبرد و اصوات خاموش میگردد چنانکه میفرماید خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا
لهذا باید روز جهر نشود بر خلاف نماز ظهر منسوب باهل عالم جبروت که عقل باشد و حقایق در نزد
ظهور نور عظمت و تابش انوار جلال و قدرت نابود و پنهان و خاموش جبران پس زبان
عقل در اندکان فراموش از نطق و بیان است لهذا ظهر وقت اخفات خشوع اصوات و نماز عصر
منسوب عالم ارواح است و این مقام اگرچه فی الجمله صاحب وحدت و کثرت و شهود است الا آنکه
لعلت قرب بعالم عقول اینان در کمال رقت است و کثرت آن نزدیک بوحدت و مقهور
در حکم عالم عقل است لهذا باید قرائت باخفات باشد و اما نماز مغرب منسوب باهل عالم نفوس

نفوس باشد چنین نزدیک بمقام ارواح است و مقام ارواح نزدیک بمقام بعالم عقول لهذا اندک
روشن و آشکار است و برزخ مابین ظلمت و انوار و بعلت کثرت و انیت اهل عالم نور وحدت
و ظهور ربوبیت در کمال ضعف و فتور است پس لهذا استیلای ظلمت و ظهور کثرت است و اهل انعام
بجهت کثافت و انیت و غلظت طبیعت جز بتبیان واضح و صوت ارفع متنبه نخواهد شد لهذا وقت
وقت جهر است و نماز عشا منسوب باهل عالم طبیعت است و مقام طبیعت مقام تراکم ظلمت و سکوت
است و اهل این مقام مقهور در ظلمت کثرت شده جز بدعوت کامله و حجت واضح و اعلان کلمه حق و ظهور
نور در شب دیجور متوجه بخداوند نخواهند شد و از قید مباعدت نخواهند رست و نماز فجر منسوب
باهل عالم مثال است که مقام حیات بعد از ممات و ظهور انوار و ارواح آثار در روزگار و مقام
ظهور انوار سبحانی در بدن انسان او برزخ مابین ظلمت جسم و ظهور ارواح است و چنین اندک
جلوه نور در از دیاد و ظهور است حکم روز را داده و چنین در این مقام ظهور انوار و امتزاج ارواح
با اجسام است و هنوز قوه شاعره تصنیع تمام نگرفته و در خود محض در توحید و عبادت نگردیده مقام
مقام جهر است نه اخفات پس در وقت فجر و قنوت است برزخ مابین روز و شب و از این جهت است
که از حضرت باقر سلام الله علیه سؤال کردند که کدام ساعت است نه روز باشد و نه از شب فرمودند ساعت
بین الطلوعین و از ساعات بهشت است و این کلمه بجهت کلمات که نماز ظهر در نزد مبدء وجود است و نماز
عصر در نزد ماهیت و بعد از آن لوجه و نماز مغرب در نزد اقتران وجود بماهیت و الحق ملحوظ (?) و نماز
عشا در نزد تمام اقتران و استیلای ماهیت و مقتضیات آن از حدود و کثرت و میول و شهوات
نماز صبح در وقت تنبه بعبودیت و تحقیق ربوبیت و همین قدر از بیان در این مقام کافی است
و حال ابتدای شروع در اذان و اقامه است مایده بدانکه طبیعت غالب خلق چنین است که
در امور محتاج بتذکرند و اگر بیش کسانی در امری مذکور شد آن امر را بیاد او رند و از یاد
میروند و الا فلا اگرچه تذکر طبیعت خود ایشان باشد چنانکه بسیاری از امور را از قبیل غذا خوردن
و نکاح کردن و خواب نمودن طبیعت بیاد او رد پس هر حال انسان تذکر میخواهد لهذا صاحب
شرع بجهت حکمت بالغه خود چنین مقرر فرموده در امور شرایع و سنن خلق را تذکره باشد در آن

امور فراموش نشود و چون اصول دین و مذهب پنج است و ستون دین و عماد آیین است و سایر مسائل
متفرع بران اصول است لهذا متذکر در اصول لازم است تا مذاکره در فروع از این جهت فرموده مقرر
اند که میان مردم جمیع کلمات اسلام را که اصل دین اسلام است و ایمان است به گوش شنوا از در مردم
نرسیده تا متذکر شوند پس اذان گفتن و شنیدن بسیار در کار است و خلق باید واسطه متذکر توحید و نبوت
و امامت و ولایت و اعمال خیر میشوند و از این جهت بلند گفتن اذان بهتر است و آنکه تا جائی که صدای
مؤذن میرسد ملائکه از برای او تسبیح میکنند و شیاطین محزون میشوند و نماز مسلمانان بمنزله سلام پادشاه
است و حضور در آن بارگاه و اذان بمنزله جار جار سلام است که مؤذن در میان مسلمین ندای
میکند که ای گروه مسلمین متذکر خدا و رسول و اولیاء و اعمال خیر شوید و به سلام پادشاه و خداوند
بشتابید پس چنانکه گذشت زرع محتاج به آبیاری است و بدون آبیاری خرم و سبز نخواهد شد
و هر تخمی و زمینی و فصلی و هوائی اقتضای خاص دارد چنین است زمین قلوب مسلمانان و زراعت ایمان
و تذکر و تنبه بمنزله آبیاری است و آنچه عرض شد اصل لب که در غالب مسائل بکار است و از همین
جا بفهم تمیز نماز جماعت و حضور مساجد را که چه ثمرهای کلی دارد از قبیل ملاقات اخوان و متذکر
شدن بامر دین یکدیگر و تشیید اساس اسلام و تمکن از اطلاع باحکام حلال و حرام و تجدید عهد و میثاق
و تعلم و تعلیم آداب و اخلاق پس بفهم در حضور مساجد بجماعت مسلمانان و مساجد شیعیان
چه ثوابها است و در ترک آن چه عقابها است که خداوند میفرماید و من اظلم ممن منع مساجد الله ان
یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها پس اذان که اعلام است و باصطلاح بانگ مسلمانی ثمرهای بسیار و نهانی
است و عجیب از قومی که از اذان گفتن تکبر میورزند و آنرا لایق شأن خود نمی شمرند و بزعم ایشان
مؤذن باید از دنی مردم باشد و حال آنکه مؤذنی یکی از مناصب انبیاء و اولیاء است چنانکه خداوند
با براهیم فرموده اذن فی الناس بالحج مجملا اسرار اذان بسیار است و ذکر همه آنها منافی اختصار است
و اسرار فقرات اذان را بطور اجمال بشنو مائده بدانکه اسرار فقرات اذان بسیار است
و بعض از اسرار ظاهر آن فقرات را در این مقام ذکر میکنیم تا بر بصیرت با اثر انگیزی
که مؤذن در اول اذان میگوید اشاره بکبریاء الله است و سبب آنکه در میانه صفات خداوند

خداوند کبریاء الله را مخصوص بذکر اشتهار داشتند این است که اذان اعلام همه خلق است پس باید ابتدا
متذکر صفتی از صفات الله ساخت که همه ملتفت شوند و سر از خواب غفلت بر گیرند و کبریاء الله
از صفات عظام خداست که بحواس ظاهر حس میشود و محل کبریاء الله عالم اجسام است بخلاف عظمت
و جلال مثلا که محل آنها فوق عالم اجسام است و از این جهت در دعا میفرماید عریض الکبریاء و کبریاء
وصف بعرض فرمودند چرا که دنیا وسعت و جسمانیت و خداوند میفرماید الکبریاء ردائی و العظمة ازاری
کبریاء رداء است و عظمت ازار و رداء آنجامه است که بالای همه جامها پوشند و ازار جامه است
که مائل جسد است پس مناسب آنست که مؤذن در اول گفتار کبریاء خداوند را بجا آورد و آنکه
باید چهار مرتبه بگوید بجهت آنست که مردم بسبب آنها که در امور دنیا و به مشغول و مکان غافلند پس باید
این فصول را مکرر بگویند تا اگر در دفعه اول نشنوند در نوبت دیگر بشنوند و باید تکبیر زیاده از
سایر فصول مکرر شود چرا که در ابتدا اعلام است و چون آگاه شدند دیگر تکرار زیاد لازم نیست و فی
الواقع تکبیر بمنزله حرکت دادن شخص خواب است که اول باید او را حرکت داد که بیدار شود و ملتفت
گردد تا بعد با او سخن گویند پس تکبیر بمنزله حرکت دادن است و سایر فصول بمعنی اظهار مقصود و ذکر
تکبیر در دو مرتبه اول بجهت تنبه است و سایر فصول بمعنی اظهار مقصود و ذکر تکبیر در دو مرتبه اولی بجهت
تنبیه است و در دو مرتبه دیگر بجهت آنکه بسیاق سایر فصول باشند که همه مکرر گفته شود و چون مردم ملتفت
بزرگی خداوند شدند و دانستند که احدی را با ذکر جلال و کبریاء او ذکر و جلال و کبریائی نیست
مؤذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله یعنی خدائی جز خدا نیست و لا اله الا الله بمعنی آنست
که همه خلق را ناچیز و نابود شمری و بجلال و عظمت پروردگار نگری و احدی را با او موجود و مطاع
و مذکور نخوانی و گوینده لا اله الا الله بسیار کم است و بسیاری از خلق این کلمه را میگویند لکن
آنکه در واقع مشرکند چنانکه خداوند میفرماید و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون چنانکه
جمعی کثیری از پی غیر خدا رفته اند اگر چه هوای خود باشد چنانکه خداوند میفرماید من اتخذ الهه
هواه پس بطور اجمال لا اله الا الله گفتن شأن کسی است که جز خدا را انکار کند و ما سوای
او را ناچیز شمرد و خوف از خدا داشته باشد پس و رضاء او از خدا باشد و پس و محبت او بخدا

باشد و بس پس بد نگفته شعر چو آفتاب برآمد جهان بدیده برآید چو حورت جلوه گر آمد بغیر
حورت ندیدیم و حقیر هم مناسب عرض کرده ام بیت جز خدا هر چه خواهی نظر شرک
محض است و غیر نیست از خدا گوی و از خدا بجوی که جز این رسم حق پرستی نیست
و اگر این کتاب مناسب تطویل بود طوایف مشرکین و مراتب شرک را بطوری تفصیل میدادم که
میدیدی که جز آحاد خلق موحد نیست و شاید از همین چند کلمه هم خود مطلب را تمیز بدهی و
بفهمی که چه اوضاع است و پرده اسلام ساتر احوال خلق است و بد نگفته شاعر بیت بر افکن پرده
تا معلوم گردد که یاران دیگری می پرستند و کاش مردم بیک خدا و دو خدا اکتفا می کردند
بلکه بس اشخاص که صد هزار خدا دارند و نمی فهمند خدا از آن خرقه باز آرایست صد بار
که صد بیت باشدش در آستین و اما اشهد ان محمدا رسول الله نیز معانی لطیفه شریفه دارد و باجمال
عرض می کنم که رسالت که رسالت است رسالت قالی و رسالت حالی و اما رسالت قال که معلوم است
و اما رسالت حال آنست که رسالت بظاهر و باطن در ذوات و صفات و حرکات و سکنات و جمیع
احوال و حالات حضور رسالت باشد خاصه رسول الله که در هر باب رسالت است و از نزد خداوند
یگانه احد فرد صمد پیغام آور است و حضرت رسالت را در مقام رسالت چهار مقام است مقام
بیان و معانی و ابواب و رسالت و در مقام اول مظهر و ستر یکتای خداست و در آن مقام توحید است
و در مقام دویم که مقام معانی باشد ظاهر خدا است در میان خلق و در مقام سیم که مقام ابواب
باشد باب فیض خداست بسوی خلق و باب عرض حاجات خلق است بسوی خدا و در مقام
چهارم که مقام رسالت باشد قطب دایره ایجاد و مبعوث بر کافه عباد است و اما شهادت
بولایت و اشهد ان علیا ولی الله نیز بر خلاف آنست که جمهور خلق یافته اند و مراد
آن نیست که صاحب خداست بلکه مراد از ولی متصرف در امر است و ولی خدا این
معنی کسی است که خداوند او را والی امر خلق سازد و او باصلاح امور رعایا و برایا بپردازد
آیتی که خداوند میفرماید الله ولی الذین آمنوا و میفرماید النبی اولی بالمؤمنین من
انفسهم و انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا پس علی علیه السلام ولی خداست و متصرف

و متصرف در رعایا و کیف و ابست و این است که میفرماید اخترعنا من نور ذاته و فوض الینا امور عباده یعنی خداوند
ما را از نور ذات خود آفرید و امور بندگان خود را با تفویض فرمود و مراد از این تفویض آن نیست که خداوند
کار را اختیار فرموده باشد بلکه مراد آنست که یفعل الله ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزته یعنی خداوند میکند آنچه
را میخواهد بقدرت خود و حکم میکند آنچه را اراده بعزت خود بعزت و قدرت خداوند است و در دعا است که
کن ما سواک قائم بامرک یعنی ما سوای خدا بامر خدا بر پا است و در صفت امام است که قدرت الرب و مشیئته
امره و حکمه و بالجمله چون ماذن مردم را امتحان کرد بتوحید و نبوت ساخت انوقت نبوت است که ایشان را امتحان کرد
بولایت سازد و لهذا میگوید حی علی الصلوة یعنی بشتابید بسوی نماز و مراد از صلوة ولایت اولیا است ذکر آن پس
از ذکر نبوت و توحید است و این است که حضرت امیر علیه السلام فرمود معنی اقام الصلوة فقد اقام ولایتی و چون در نقل
اسلام مردم متحمل ذکر ولایت نمیشدند فقره حی علی الصلوة را کنایه از ولایت ساخته اند و در تعبیر دیگر صبح و نجات
و باعتبار معنی لغوی در فقره صلی مراد ولایت شیعیان علی بن ابی طالب است سلام الله علیه است و نجات خلق
بولایت ایشانست و باعتبار تفسیر دویم مراد بولایت و صلوة از وصل است و باطن این کلام جمعی از کاملین شیعه است
که مقام ایشان وصل بمقام ائمه اطهار سلام الله علیهم است بالکلیه ایشان وصله ما بین رعیت و امام هستند یا کلیه جهت ایشان اکمل
و عظیم امام علیه السلام است و او اخلق بالمقام انبیاء بزرگوار بعد نقبای اخیار و ادله این کلمات بسیار است و وجوه
مناسبت بی شمار است و ذکر انها منافی اختصار است ان شاء الله بحسن ظن خود قبول کن که ... و اما حی علی
الفلاح یعنی بشتابید بسوی رستگاری مراد ولایت تمام طبقه شیعه است که مقام ایشان در تحت رتبه نقبا افتاده است
یعنی نجبا و در حق ایشانست قول خداوند تعالی قد افلح المؤمنون یعنی رستگار شدند مومنان و امام میفرماید
قد افلح المسلمون المسلمون هم النجباء یعنی رستگار شدند تسلیم کنندگان و تسلیم کنندگان نجبا هستند و فلاح اشاره در ... است
اشاره بانچه است که در شب معراج بدو صوت مقرون بهم گفتند محمد تقوم الصلوة و ببقاء الفلاح یعنی محمد صلوة بر پا
میشود به بقاء فلاح و سبب آنست که قوام هر نوری بنیر او بر پا است پس چون نقبا جهه عقل در ایشان غلبه دارد و نور نبوت
در ایشان غالب است قائم به نبی هستند و چون نجبا جهه نفس در ایشان غلبه دارد و نور ولایت در ایشان غالب است
قائم بولی هستند پس حی علی الفلاح یعنی بشتابید بسوی محبت نجبا در رستگار شوید و خود را نیز فلاح و فایز بفوز
عظیم و نجاح و مقیم در خیر نه مجملا از برای فلاح مانند صلوة معانی بسیار است و همه انها را نتوان ذکر کرد

و امّا حیّ علی خیر العمل اشاره بولایت ائمه شیعیان است از برای اینکه تعبیر باخوان او در دعا شده و از این جهة بهترین
اعمال است که بعد از تشبّه بسایر اخوات اعمال تو بر وفق رضای الهی جاری خواهد شد و با اختیار مرتکب طاعات
و منزجر از معاصی و منهیات خواهد گشت بیت استاد در عشق است چه احتیاج بسی از خود بزبان حال گوید چه کن
و این تفسیر منافات بتفاسیر سابق است و معلوم که مراد از صلوة همه این مقامات باشد و همچنین فلاح و خیر العمل چرا
که حیّ علی خیر العمل در ظاهر مراد آن است صلوة از بهترین اعمال است و در باطن چنین نماز و آنکه شده و شیعیان ولایت
بهترین اعمال وجود شیعیان است چرا که اعمال صالحه امام علیه السلام است نزد و بسیار است از حمل بر این کتاب تفسیر شهود
چنانکه خداوند در قرآن میفرماید انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و میفرماید الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح
یرفعه پس شیعیان اعمال صالح اند و بدان اعمال غیر صالح پس ممکن است مراد از حیّ علی خیر العمل محبت و اتصال
و رجوع بشیعیان باشد از انبیا گرفته تا ادانی ایشان و چنین با ذن خلق است متذکر این مرات ختم
دوباره تکبیر میگوید تا بدانی که خداوند از همه اینها بزرگتر و جلیل تر است و کبریا بزرگی او قدر و جلال
و کبریا و عظمت نیست و هو المالک لما ملکهم والقادر علی ما قدرهم علیه متفق باشی که غرض میکنم بعلو و نکر
او خلق رسید و خلق را متفق بزرگی خدا اگر دانید باز میگوید لا اله الّا الله یعنی اگر در بزرگی و سیر
رعیت از بندگان انبیا و اسلام قدر و حشمتی یافتی گمان خام مکن و بدان که احدی با بزرگی خداوند جبار
بزرگ نیست و او است خداوند احد فرد صمد و هم خلق از انبیا و مرسلین و اولیا و مؤمنین بندگان
اویند و از او میجویند و چنین سخن با من جابر رسید بهترین تفاسیر از برای این فقرات حدیثی است که از امام
علیه السلام رسیده است و همان اسلام ذکر میکنم تا بهره ور گردی مائده عرشیه بدانکه صدوق علیه الرحمه
در باب تفسیر فقرات اذان حدیثی نقل میکند و خیر حاصل مضمون خبر را عرض میکنم و آن این است که حضرت
سید الشهدا علیه السلام میفرماید که در مسجد خدمت حضرت امیر سلام الله علیه نشسته بودیم و مؤذن بالای
مناره پس گفت الله اکبر پس حضرت امیر گریستند و با گریه آنحضرت گریستیم آن بزرگوار فرمود آیا میدانید
مؤذن چه میگوید گفتیم خدا و رسول و وصی او اعلم است فرمود اگر بدانید چه میگوید کم خواهید خندید
و بسیار خواهید گریست پس از برای قول مؤذن الله اکبر معنی بسیار است یکی از آنها این است که قول
مؤذن الله اکبر واقع میشود بر قدیم خداوند و ازلیت و ابدیت و علم و قدرت و حلم و کرم و جود و عطای

و عطا و کبریای او پس چون مؤذن الله اکبر میگوید میگوید خداوندیست که از برای او است خلق و امر و بمشیت
او مکون شده اند و او است هر چیزی از برای خلق و بسوی او است رجوع خلق ملکات اول است و بسیار ازلی چیزی
نیابد نشانه است و آخر است بعد از هر چیزی نه از غیر آن نه و ظاهر است و بالای هر چیزی محدود نمیگردد
و هر چیزی که غیر او است فانی است و معنی دوم الله اکبر این است یعنی علیم و خبیر است و دانسته است علم ما کان و ما یکون
را پیش از آنکه پیدا شود و معنی دیگر الله اکبر بمعنی حلم و کرم خداوند است پس حلیم فرموده است که گویا نمیداند
وصف فرموده است که گویا نمی بیند و می پوشد که گویا معصیت کرده نشده و از راه کرم و صفح و علم تعجیل در
عقوبت نمیفرماید و وجه دیگر در الله اکبر یعنی خداوند است جواد جزیل العطا و کریم فعّال و وجه دیگر
در الله اکبر نفی چگونگی از خداوند است گویا مؤذن میگوید خدا اجلّ است از آنکه وصف کنندگان
وصف او را ادراک کنند و وجه دیگر در الله اکبر این است که گویا خداوند اعلا و اجلّ است و بی نیاز است
از بندگان خود است و حاجت باعمال خلق خود ندارد و امّا قول مؤذن که اشهد ان لا اله الّا الله پس اعلام
یقین است شهادت میدهم جایز نیست مگر بمعرفت او از قلب گویا میگوید من دانم که معبودی جز خداوند
نیست و هر معبودی جز خداوند عزّ و جلّ باطل است و اقرار میکنم بزبان خود بآنچه در قلب من است از علم
بآنکه نیست خداوندی جز خدا و آنکه پناهی از خداوند جز بسوی خدا نیست و منجای از شرّ هر شریر و فتنه هر صاحب
فتنه جز بخدا نیست و در دفعه دوم اشهد ان لا اله الّا الله این است هدایت کننده جز خدا نیست و راه نمای از
برای من جز خدا نیست و امّا قول مؤذن اشهد ان محمّد رسول الله میگوید خدا گواه میگیرم که من شهادت میدهم
خدائی جز خدا نیست و محمّد بنده و رسول او است و پیغمبر و صفی و نجی خدا است او را بسوی کافه جمیع ناس فرستاده
است بهدایت و دین حق تا او را بر همه غالب گرداند اگر چه مشرکان اکراه داشته باشند و شهادت
میگیرم آنچه را از آسمان و زمین است و شهادت میگیرم انبیا و مرسلین و ملائکه و ناس را اجمعین و معنی شهادت
دوم محمّد صلی الله علیه و آله سید اولین و آخرین است و در نوبت دوم که میگوید اشهد ان محمّد رسول الله
میگوید شهادت میدهم که احدی را با احدی حاجت نیست مگر بخداوند قهار و بندگان بسوی خداوند محتاجند
و او است غنی از بندگان و خلایق اجمعین و او فرستاده محمّد را بشیر و نذیر و دعوت کننده بسوی
خداوند و سراج منیر پس هر کس او را انکار کند و جحود ورزد و ایمان باو نیاورد خداوند عزّ و جلّ

او را داخل آتش جهنم خواهد کرد در خالد و مخلد باشد در آتش جهنم ابدا از او منفک نشود و اما قول مؤذن
حی على الصلوة یعنی جمیع شوید و بشتابید بسوی بهترین اعمال خود و دعوت پروردگار خود مسارعت ورزید
بسوی مغفرت از پروردگار خود خاموش گردانید آتش را که برای خود افروخته اید و منفک سازید رقاب
را که مرهون ساخته اید به گناهان خود تا خداوند سیئات شما را از شما تکفیر نماید و گناهان شما را برای
شما بیامرزد و سیئات شما را بحسنات مبدل گرداند چرا که خداوند ملک است کریم و صاحب فضل عظیم
و بتحقیق که از برای ما معاشر مسلمین دخول در خدمت خدا و تقدم در میان حضرت خدا را
اذن داده است و در دفعه دوم که میگوید حی على الصلوة یعنی بروید بسوی مناجات پروردگار خود و بر حاجات
خود با پروردگار خود متوسل شوید بسوی او بکلام خود و او را شفیع خود سازید و ذکر قنوت و رکوع
و سجود و خضوع و خشوع را بسیار سازید و حوائج خود را بسوی او بالا برید بتحقیق که اذن داده است ما را
در این کار اما قول حی على الفلاح پس او میگوید اقبال کنید بسوی بقائی که فنائی با او نیست و نجاتی که
هلاکی با او نیست و بیائید بسوی حیاتی که موتی با او نیست و بسوی نعیمی که نفادی برای او نیست و نوری که ظلمتی
با او نیست و بسوی سروری که حزنی با او نیست و انسی که وحشتی با او نیست و بهجتی که انقطاعی با او نیست و غنائی
که فقری از برای او نیست و صحتی که سقمی با او نیست و عزتی که ذلتی با او نیست و کرامتی که اهانتی با او نیست
و تعجیل کنید بسوی سرور دنیا و عقبا و نجات دنیا و آخرت و اولی و قول الله اکبر پس او میگوید خدا اعلا
و اجل است از آنکه احدی از خلق بداند آنچه را در نزد اوست از کرامت و از برای عبدی که او را اجابت نماید
و امر او را اطاعت نماید و او را بشناسد و بندگی کند و با او ذکر او مشغول شود و او را دوست دارد و با او انس
گیرد و بسوی او مطمئن گردد و با او توثق ورزد و از او بترسد و با او امیدوار باشد و بسوی او مشتاق باشد
و بحکم قضای او موافقت نماید و بآن رضا دهد و در دفعه دوم الله اکبر است که او میگوید که خداوند اعلا و اجل
از آنست که احدی بداند مبلغ کرامت او را از برای او لیاء و عقوبت او را از برای اعدای او و مبلغ عفو
غفران و نعمت او را از برای اجابت کننده او و رسول او و مبلغ عذاب و نکال و هوان او را از برای کسی که او را
انکار نماید و جاحد گردد و اما قول او لا اله الا الله معنای آنست که از برای خداست حجه بالغه بر خلق
برسول و رسالت او و بیان دعوت او و اجل از آنست که از برای احدی حجتی با او باشد پس هر کس او را

او را اجابت کرد از برای اوست نور و کرامت و هر که او را انکار نماید پس خداوند غنی از عالمیانست
و او اسرع الحاسبین است و معنی قد قامت الصلوة در اقامه آنست که رسید وقت زیارت و مناجات
و قضای حاجات و درک آرزو و وصول بسوی خداوند عز و جل و کرامت و غفران و عفو و رضوان او
تمام شد حدیث شریف و اگر در سلک فقرات آن غور کنی باسرار عجیبه غریبه خواهی رسید و بهره خواهی برد
و آنچه در این حدیث ذکر حی على خیر العمل نشده است بجهه آنست که راوی از راه تقیه از سنیان اسقاط کرده
که هست از حضرت صادق علیه السلام از معنی خیر العمل سوال کردند فرمودند خیر العمل ولایت است
و در حدیث دیگر وارد شده است که خیر العمل نیکی با حضرت فاطمه و اولاد آن بزرگوار است علیها و علیهم السلام
مجملا از این حدیث شریف بر می آید که فصول اذان اعلام بولایت و حدود ولایت است از توحید
تا آخر مراتب و چه عجب دارید در حال آنکه فرمودند نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر و من البر التوحید
تا آخر الا آنکه اذان و اعلام بولایت است در عالم شهادت و جسم و اقامه اعلام بولایت است در عالم
غیب و روح بلکه این اذان و اقامه ظاهر ندای منادی عالم ذر است که الست بربکم و محمد نبیکم و علی و احد
عشر من ولده و فاطمه صدیقه اولیائکم الستم تو الون اولیاء الله و تعادون اعداء الله و نماز
و نماز نیز همان ندا است که در این عالم باین صورت در آمده است و تکبیرة الاحرام صورت ندای اول
الست و قیام سیوم و رکوع دوم و سجود ثالث و باعتبار عکس و اقدام بسوی او را اجابت آن ندا است
و هر کس در عالم غیب ندای منادی الست را اجابت کرده است و سرعت در اجابت نموده در این جا نیز اقدام
مینماید و سرعت بحفظ وقت فضیلت میکند و السابقون السابقون اولئک المقربون و از برای
این فصول تفاسیر شریفه و دقایق لطیفه کتمان آن اظهر از اظهار آن است و اگر خوف انکار منکران نبود
مقام مؤذن الست و شهادت و ندای او را در فضای عالم امکان و اظهار این معنی را در صورت الفاظ و بیان
کوشیده در عرصه الوان عرض میکردیم و لکن بتفصیل موجب قیل و قال است مصرع در خانه اگر کس است
یک حرف بس است که گفته اند الحکمات ... که اشارت داند نکتهاست و با محرم اسرار
اینست چون اسرار فصول اذان و اقامه را دانستی فی الجمله از اسرار تکبیرة الاحرام عرض میکنیم بدانکه چون
نماز معراج مؤمن است و صعود او از حضیض بعد و انیت بسوی مقامات اوج قرب و ربوبیت و حضور

بپیشگاه عظمت و جلال خداوند عالم است و مقام است مناجات و تضرع و فنا از خود و بقا برب
و سفر از حق بسوی خلق و سیر در اسما و صفات الهی و استفاضه فیوضات غیبیه با منتهای مشاهده جلوه
و جمال و جلال حضرت متعال است لهذا در این سفر و در این سیر الی الله مقامیکه سالک سبیل عبودیت
بان میرسد و اول علامتی که از علامات مشهوده در آفاق و انفس میگردد نخست جلوه کبریائی مقصود
از برای محبت و حمد مینماید و دائره دستگاهی که در این بارگاه ملحوظ می افتد نور بزرگ خداست
و دانستی که اظهر الانوار الهی نور کبریائی است و معنی اول در لغت عن جسمانیات و زمانیات است چنانکه معنی نور
عظمت و هر بالا است و معنی نور جلال و بهاء بر مدیات و نفسانی در سیر خود الی الله مقامیکه ملتفت انوار
رب و جلالات او میشود عالم اجسام است و کبیر از برای بزرگ گفته میشود و در حدود جسمانیه گفته میشود چنانکه
خداوند میفرماید وله الکبریاء فی السموات والارض و بزرگی خداوند در آسمان و زمین است و ثابت ... آسمان و زمین
میفرماید لخلق السموات والارض اکبر من خلق ... و کبریا از حضور و شهود است چنانکه میفرماید قل ای شیء
اکبر شهادة بعد میفرماید قل الله یعنی چه بزرگتر است از راه شهود و پیدائی بعد میفرماید خداوند بزرگتر است
پس اشباع کبریا در عالم اجسام است و اول نور است که از برای سالک و نظر کننده جلوه مینماید لهذا
الله و قوف در موقف در مقام حضور مقام کبیر است معنی الله اکبر را از خبر دانستی و در حدیث دیگر
وارد شده است که شخصی خدمت امام علیه السلام عرض کرد الله اکبر من کل شیء فرمودند او را محدود کردی
عرض کرد پس چگونه بگویم فرمودند بگو اکبر من ان یوصف مجملا معنی الله اکبر بسیار است و نوع تفسیر و بیان در جای
سابق بدست میاید و تکبیرة الاحرام را بجهة آن تکبیرة الاحرام گفته اند که نمازگذار را از همه افعال منافی
نماز بواسطه این تکبیر بر خود حرام میگرداند و محرم کوی وصال و کعبه اتصال میگردد و فی الواقع
تکبیر اعتراف است که مستحق جز خداوند نیست و در حقیقت موجودی سوای خداوند نیست باوجود این نظر
دست بده و ... هر چیز که ترا از خداوند باز دارد و سبب نقصان و توجه و اقبال تو گردد و از استغراق
در لجه بحر ... باز نماید و ... طرف نظر از اعتنا ... مانع احرام است و منافی اقدام و قیام بلوازم
خدمت حضور در پیشگاه جلال و عظمت و همه منافیاتی که ترا از خداوند ... باز میدارد
و بمنزله اصنام اند همه منافی ولایت علی بن ابی طالب سلام الله علیه است که خداوند میفرماید لا

لا یلتفت منکم احد و امضوا حیث تؤمرون و در آیه دیگر میفرماید و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له
الدین یعنی امر نشده بمگر آنکه خدا را عبادت کنند در حالتیکه خالص کرده شده اند دین را برای خدا
وند و مراد از عبادت در این طاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مراد از خلوص در این مقام خلوص
در مقام ولایت است و اما عدد تکبیرة الاحرام پس مستحب است که نمازگذار سه یا پنج یا هفت تکبیر بگوید
است و لیکن یکی از آنها واجب است و باقی مستحب و بیک تکبیر هم اکتفا میتوان کرد سر آن این که نمازگذار
بهمه مراتب خود عبودیت و باید بهمه مراتب عبادت کند نمازگذار فی الواقع عبودیت کند و در هر یکی از مراتب
هفتگانه عقل و روح و نفس و طبیعت و ماده و مثال و جسم است و هر تکبیری باز آ مقامی از مقامات است
و آنچه از مقامات فوق مقام عقل است مقام مثال جلوه معبود است و آنها همان مقاماتی است که خداوند می
فرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و همان مقاماتی است که امام علیه السلام میفرماید
و بمقاماتک و علاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک و همه اینها از مقام ربوبیت است
و از عقل و مادون از عبودیت است که فرمودند العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة و ظاهرش الفنا
و باطنش البقا و بزبان دیگر عرض میکنیم که چون صلوة مقام معراج مؤمن است و اتصال و وصول است و در مابین
عبد و رب حجاب چند است که باید خرق حجاب نماید تا بمقام قرب حضور در آید و آن حجابها بسیار است
و کلیات آنها هفت است که حجاب لؤلؤ و ذهب باشد و زمرد و یاقوت و عقیق و زبرجد و لعل
باشد پس باید بجهة خرق هر یکی از این حجابها تکبیری بگوید مجملا این در مابین تو و خداست و آن
مراتبی است که در مابین تو و حقیقت است که نور خداست و باید که آنها را خرق نمائی و خرق آن نیست
که آنها را نابود گردانی بلکه مراد است که از آنها غافل شوی و صرف نظر کنی و خدا بین گردی که گفته اند هیچ
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز و این حجابها همان سبحات جلال رسومات است که ... از آن
که در حدیث حقیقت بیان شده است و حدیث حقیقت در کتب مشایخ ما انار الله برهانهم مذکور
است رجوع کن تا تحقیق مطلوب ملتفت گردی و اما سه تکبیر باعتبار نشئات این مقامات هفتگانه
در سه عالم جمع میشود عالم جبروت و ملکوت و ملک و لاهوت عالم جلوه معبود است و ابتدای عبودیت
از جبروت تا ملک است و بعد هر یکی از این عوالم باید تکبیری گفت و چشم از آنها در پوشید و از ...

ازاین مقامات باید محرم گشت وافعال منافی را بجز اقتضای مقام واگذارد و اما هیچ مرتبه بجهه ان است
که می توان این هفت مرتبه را باعتبار پنج رتبه محسوب داشت باین معنی که عقل وروح را یکی گرفت
چراکه روح سلام مقام متقا نیست وبرزخ مابین عقل ونفس است وملحق بعقل میشود واز این جهت بر یکدیگر
اطلاق شده اند وکذلک جسم ومثالرا میتوان دریک مقام گرفت چراکه جسم ومثال در یک مرتبه
باهم ترکیب شده اند وجسم پیدا شده است وانچه از اجسام دیده میشود محدود بحدود مثالیه است پس هر
حکمی بر جسم وارد اید باعتبار حدود اویم وارد اید لهذا باین اعتبار مقامات پنج است و اما اکتفا
یک تکبیر باین جهت است که اگر جسم شناخته شد مراتب دیگر که در انکمون دارد پس بیک تکبیر
جسم است که روح سایر تکبیرها در ان کافی است وبجهت تیمن وتبرک حاصل مضمون بعض از اخبار
در این مقام ذکر میکنم از الجمله هشام بن الحکم بحضرت ابوالحسن موسی بن جعفر عرض کرد چرا هفت تکبیر در
افتتاح افضل است فرمودند که هشام خداوند تبارک وتعالی اسمانها را هفت خلق فرمود و زمین ها را
هفت و حجب را هفت و چون رسول خدا صلی الله علیه واله باسمان بالا رفت و در میان او و خداوند قاب
و قوسین او ادنی بود حجابی از حجابهای خداوند از برای انحضرت برداشته شد تکبیر گفت و کلماتی را که در
افتتاح گفته میشود ادا مینمود و چنین حجابی دیگر از برای انحضرت برداشته شد تکبیر گفت و همچنین بطور
بود که حجابی برداشته میشد و حضرت تکبیر میگفت تا حجابها رسیده همه برداشته شد و حضرت تکبیر میگفتو
پس از انچه از برای افتتاح نماز هفت تکبیر گفته میشود عرض میکنم که مراد از این حجب مراتب این عالم است
و مقامات است که در خود نهفته است و از انچه سابق عرض کردم معنی این حدیث واضح میشود و انهم اسباب
ومقامات را بجهت ان حجاب گفته اند مادام که ناظر ملتفت انها است از نور خداوند غافل است
پس ان چیز حاجب مابین ناظر و نور خدا است پس حجاب است و اسرار معراج در کتب مشایخ ما انار الله
برهانهم مشروح است خاصه در کتاب مستطاب ارشاد العوام در فارسی و اگر کسی رجوع کند معنی این
حدیث در کمال وضوح برای او واضح خواهد شد و از برای مطابقه عدد حجب اسمان و زمین هم اسراری
که اینمقام مناسب ذکر ان نیست و سر دیگر این عدد است که زراره از حضرت ابی جعفر عرض
سلام الله علیه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله بسوی نماز بیرون امدند و حضرت

وحضرت امام حسین علیه السلام در سخن گفتن بطی بود هم رسیده بود تا انکه ترسیدند که ان بزرگوار
سخن نگوید و اینکه اولال باشد پس رسول خدا صلی الله علیه واله انحضرت بیرون اوردند
واو را بر گردن خود گرفته بودند و مردم از پس سر رسول صف کشیده بودند پس حضرت رسول صلی الله
علیه واله او را در دست راست خود داشتند پس حضرت رسول صلی الله علیه واله افتتاح نماز
فرمود پس حسین صلی الله علیه واله تکبیر گفت تا انکه رسول الله صلی الله علیه واله هفت تکبیر گفت و حسین
علیه السلام هفت تکبیر گفت پس سنت باین جاری شد و ابی عبدالله سلام الله علیه در نماز بود و حسین
علی در کنار ان بزرگوار بود پس رسول خدا صلی الله علیه واله تکبیر گفت و حسین علیه السلام تکبیر گفت و در
اول نمی توانست ادا کند پس پیوسته رسول خدا صلی الله علیه واله تکبیر میگفت و تکبیر حسین را معالجه
میفرمود تا تکبیر هفتم پس انوقت حسین علیه السلام اعاده تکبیر نفرمود و در هفتم چنانکه باید گفت و این
سنت شد الخبر عرض میکنم که این هم کرامتی است که خداوند از برای سید شهدا سلام الله علیه
قرار داده است و محض کرم است ان بزرگوار این امر سنت شد و چنین صورت تاسی با ئمه هدی
سلام الله علیهم جاذب روح خیر و رضوان لهذا باید تاسی کرد و الحمد در این مقام عدد حکمتهای
بسیار است چنانکه بعض از انها را عرض کردم و گمان مکن که در این اخبار که گفته شد منافاتی
بلکه سبب انست که خداوند هیچ امری را بیک سبب جاری نفرموده است و اسباب وجه هر چیزی مختلف است
تا انکه کم باشد یا بیک باشد لهذا پس همه اینها که گفته شد اسباب این سنت است پس منافی
در اخبار نیست و چنین اسرار تکبیر بطور اختصار و اجمال عرض شد حال باید در تفسیر بسم الله
الرحمن الرحیم و حمد و سوره شروع کرد لکن چون خوف اطاله گفتار است و الا کنار افصاح تفسیر این
فقرات در نهایت اجمال عرض میشود مائده بدانکه اگر خواسته باشم که تفسیر بسم الله و حمد
و سوره را بطور شایسته بایسته عرض کنم مثنوی هفتاد من کاغذ شود بلکه باید کتابی در این خصوص نوشت
و ب انکه بصد هزار بیت هم انچه مقصود است شرح نشود پس مناسب این رساله چند کلمه در شرح
این فقرات عرض میکنم و هر که تفصیل خواهد بکتب مشایخ ما انار الله برهانهم رجوع کند و در شرافت
بسم الله و فاتحة الکتاب همین بس است که شرح انچه در عالم ایجاد است جمیعا در قران است چنانکه خداوند

میفرماید وفیه تبیان کل شیء وانچه در قران است در حمد است وانچه در حمد است
در بسم الله الرحمن الرحیم است وانچه در بسم الله است در باء بسم الله است و در جزء است بها ظهر الموجو
جودات منم باء بسم الله الرحمن الرحیم واما سر قرائت حمد وسوره انست که بعد از انکه شخص مصلی
که مامور بخدمت وعبودیت است مقدمات خدمت که غسل ووضو است بجای اورد وحضور
پادشاه زمین واسمان می ایستد واغاز خاکساری وحمد وثنا وعرض حاجات ومطالب مینماید چنانکه
شیوه بندگان در حضور سید ومولای خود این است واز روی بندگی وطاعت چنین
وحال قبل از بیان تفسیر حمد سخن در تفسیر بسم الله است وقبل از تفسیر بسم الله مقدمه در کار است
ومقدمه این است که فی المثل هرگاه تو اراده نمائی که کلمه را مرقوم نمائی مانند لفظ زید مثلا تو را
لازم است که الکلمه را بمداد معروف بخطی از خطوط میکاری وان کلمه اسم زید است حال عرض میکنم این کلمه را
بهر مدادی که بنگاری نگاشته و زید از زید بودن بیرون نمی رود ولازم نیست که گاه با مرکب بنویسی مثلا زید
بلکه بهر یکی از الوان که نگاشته شود زید زید است وهمچنین با ابتدا هم لازم نیست که بخط خاص نگاشته شود
بلکه بهر یک از خطوط معروفه وغیر معروفه نگاشته شود بلکه زید زید است بلکه عرض میکنم که نوشتن با مرکب
هم شرط نگاشتن کلمه زید نیست چرا که اگر کسی از چوب یا از اهن یا مس وامثال اینها کلمه زید
بصنعت نجاری یا زرگری وامثال ان بسازد انکلمه از زید بودن بیرون نمیرود وچنین ساخته شد
از هر یا سوادی که بپرسند این چیست میگوید زید این لفظ زید است که از چوب یا فلز از فلزات ساخته
اند بلکه قطعه قطعه عرض میکنم که اگر کسی قطعه گوشت و پوست را بردارد و بشکل زا و یا و دال دراورد
قطعه قطعه زید بعد در جوف انها فی المثل استخوانی قرار دهد و بر روی انها پوستها قرار دهد
والحروف را باهم جفت کند بر روی زمین گذارد انکلمه زید است وتفاوتی نکند چه از این
ماده ساخته شود چه از ماده اهن وچوب وسنگ وگل وغیره اینها بهر حال کلمه زید است ودر این کلمه
خاص شرط کتابت نیست وکتابت انها بهمه اقسام خطوط در می اید و ممکن است وبخط معروف وغیر
معروف همه جایز است حال اگر کسی خطی اختراع نماید در ان خط کلمه زید بشکل انسان متشکل
چنانکه مثلا زا را بر شکل سر انسان باشد وباء را بر شکل کمر انسان ودال بر شکل پاهای انسان دراورد فقطعه

وقطعه گوشت این کلمه را بسازد وبجهة محکم شدن ان بر جوف ان حروف استخوانها گذارد ودور
الحروف چنان باشد که حروف جمیعا باهم متصل باشد فی المثل در جوف الکلمه رگها وخونها قرار
دهد وبر روی الحروف پوستها کشد و بعد از انبیاء مانند حضرت عیسی علی نبینا واله وعلیه السلام
الکلمه را بجهة اعجاز زنده گرداند بطوریکه راه رود وبگوید وبشنود وبخورد وبخوابد انکلمه
کلمه زید است وحال انکه دارای این صفات است ویا انکه دارای این صفات نیز کلمه است ونام
زید است وچه عجب دارای وحال انکه خداوند میفرماید وکلمة منه المسیح یعنی کلمه از کلمات خدا
مسیح است پس باین برهان ومثال ممکن است که همه موجودات خداوند کلمات باشند نهایت
خداوند از مداد قدرت با قلم ابداع بر صفحه روزگار کلمات مرقوم داشته است که بنقشهای
گوناگون واشکال مختلف واز مادهای متعدد است پس مثلا عرش کلمه ایست از مداد نوریه بصور
عرش وکرسی کلمه ایست وافلاک وماه کلمات اند وعناصر وبسایط وموالید جمیعا کلمات واشکال
در مسئله نیست وچنین این مسئله را عرض میکنم بقول اهل عالم کلمه بر سه قسم است اسم وفعل وحرف
واما اسم ان است که معنی ان نام چیزی باشد واسم از سمة است وسمة بمعنی علامة است واسم را اسم
گفته اند بجهة انکه علامت مسمی است وحضرت رضا سلام الله علیه فرموده الاسم صفة لموصوف
اسم صفت موصوف است پس باین قاعده صفات خداوند وعلامات خداوند اسمهای خداوند شناخته
میشود خداوند بانها چنانکه در دعای رجبیه است وبمقاماتک وعلاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان
یعرفک بها من عرفک یعنی خداوند از اقسام میدهیم بایات وعلامات تو که در همه عالم جلوه دارد و هر که
ترا شناسد بانها شناسد ودر تواریخ شریف از ایات وعلامات ائمه اطهار سلام الله علیهم و
اسما وصفات خداوند بنص اخبار واثار وعقل ونقل چنانکه فرموده نحن والله اسماء الحسنی
یعنی مائیم بخدا قسم اسم نیکوی خدا و فرموده هو المسمی ونحن اسمائه ودر زیارت امیر سلام الله علیه
السلام علی اسم الله الرضی ونور وجهه المضیء مجملا ائمه علیهم السلام اسماء خداوند واسم اعظم اعظم اعظم
حضرت خاتم صلوات الله علیه واله وسلم است پس اسم اعظم را بشناس وحاجات خود را بطلب
ودیگر از این طرف وانطرف مشتاب وباستان مقصود خود را دریاب وچنین این مقدمه را با فقرا عرض کنیم

که موافق حدیث اسم اعظم چهار حرف و چهار رکن دارد حرف اول لا اله الا الله است و حرف دوم
محمد رسول الله و سیم ائمه اطهار و حرف چهارم شیعیان ایشان و این خبر در بحار خود روایت شده است
و اگر کسی را اعتراض است بر حدیث اعتراض کند و اینست این مقامات و این مراتب در بسم الله ظاهر
شده است پس اینست مقام چهارم است والله اقرب و رحمن جزء دوم و رحیم سیم و از این جهة است که فرموده‌اند
که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن پس اسم اعظم از
برای این بسم الله بمنزله جانست از برای بدن و در عالم الفاظ بسم الله ظهور اسم اعظم است و بسم الله
گفتنش در ابتدای امور بمعنی استعانت جستن از خداوند است که اسم الله را معین خود قرار دهی
و از او استعانت جوئی و اما تفسیر این چهار کلمه پس کلمه اول که الله است در حقیقت در تفسیر حمد عرض
میکنیم و تفسیر اسم را در مقام و بهترین تفاسیر تفسیر حضرت صادق سلام الله علیه است چنانکه فرمودند
الباء بهاء الله والسین سناء الله والمیم مجد الله و در روایت دیگر فرمودند ملک الله و بدانکه اعظم
که همه اسماء الله اسم خود است چنانکه در حدیث وارد شده است از برای اسماء الله سه مقام
است مقام اول مقام وجود حق است و دویم وجود مطلق سیم وجود مقید و بهاء الله بمعنی حسن
ذاتی خداست مقام وجود حق است و سناء بمعنی نور است مقام وجود مطلق و مشیت است و ملک و مجد
مقام وجود مقید که انتهی انتعدادات و اقران تحت الثری است و ما سوی مشیت جمیعا در رتبه وجود
مقید است و بهای چند کلمه از برای عالم کافی است و تفصیل آن بدون استعداد و کمال از فهم عوام
بالاتر است و با وجود شرح و بسط منافی با اختصار و این تفصیل بلغت عربی بود و در بیان عرض
میکنیم که از برای ائمه سه مقام است مقام نبوت و امامت و عصمت اما نبوت ظاهر در پیغمبر است
صلوات الله علیه و آله و امامت در ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین و عصمت در وجود مبارک
عصمت کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها و چون مقام انوار اسم و ظهور خود را قرار
خواستند باء حسن و بهاء خدا است اشاره بمقام نبوت و نبی است و سین سناء و نور جلال
است که مقام ولی است و میم که مجد و ملک و بزرگی خدا است اشاره بمقام عصمت کبری
است و اما شرح بهاء و سناء و مجد و ملک در کتب مشایخ اعلی الله مقامهم بطریق تفصیل مذکور
است

مذکور است مانند شرح دعای سحر ماه مبارک رمضان و غیر آن و هر که خواهد رجوع نماید و باعتبار
اکمل بسم الله اشاره بشخص مبارک ازائمه سلام الله علیهم باشد با اشاره بشیر و این است
و سین اشاره بصدر او است و میم اشاره بظاهر جسم او است و باعتبار آنکه رتبه آن بزرگواران
رتبه مشیت است و برتر از اسماء اسم مقام جلوه و ظهور ایشان است و از برای جلوه و ظهور سه مقام
است اعلی و اوسط و اسفل اما مقام اعلی مقام بهاء الله است و اوسط سناء الله است و اسفل مجد الله و ملک الله
و بیش از این تصریح جایز نیست بیت وایاک واسم العامریة اننی اغار علیها من فم المتکلم و بیش
قدر در این مقام کافی است والسلام فائده بدانکه چون تفسیر بسم الله … تفسیر …
حمد را باید دانست پس عرض میکنم که خداوند عالم میفرماید الحمد لله رب العالمین یعنی حمد مخصوص
پروردگار عالمیان است و حمد در فارسی بمعنی ستایش است پس مقصود آنست که ستایش از برای
خداست و بس و ثنای او سزاوار است و بس و همه ثنا و ستایش از برای او است و ثنای هر کسی …
و باندازه فهم و شعور خود ثنا میگوید و چنین ثنای خلق باندازه فهم خلق است پس ثنای خلق شایان
خدا نیست و ثنای شایان خدا ثنای خود خدا است چنانکه حضرت خاتم انبیاء صلوات الله
علیه و آله فرموده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک یعنی خداوندا من ثنای بر تو
حصر نکنم و تو چنانی که بر نفس خود ثنا رانده و مناسب این مقام است که ما هم در چند چون تو
برون چون در آید وصف تو در چند چون لایق ذکر ثنایت جز تو کیست و ز تو جز تو
هیچکس آگاه نیست وصف‌ها اند حور او کام ماست ذات تو بیرون ز حد و هم ماست
مجملا بهترین ثناء خداوند ثنائیست که خود فرموده است و آن را از برای نفس خود گزیده
و آن ثنا و ستایش و حمد اول نور است که خداوند اول سابق بر همه خلق بصد هزار هزار
هزار دهر آفریده و هر دهری صد هزار سال است و هر سالی صد هزار ماه و هر ماهی صد هزار هفته و هر هفته
صد هزار روز و هر روزی صد هزار ساعت و هر ساعتی معادل صد هزار سال است از سالهای این
دنیا است و چنین خداوند آن ثنا را آفرید و او را موقع اسماء و صفات خود کرد و خود را بوجه
مسعود آن ثنا و ستایش کرده و مقصود از ثنای کامل و ستایش شامل در جنب خداوند ظهور یگانه …

حمن وچند بطوریکه خاضع وخاشع گردید که خود نیست شده ونجات امت وخود را بابو ساخت وخدا ثابت فت
بس نام و ذکری از برای خود نگذاشت سرتا پا ظهور نور خدا گردید ومخصوص ومملوک خدا شد لهذا خداوند
او را منسوب بخود ساخت و از اینجهت می فرماید الحمد لله رب العالمین یعنی حمد مخصوص پروردگار است
ومراو سلاش یان وچنین مخصوص مملوک خدا گشت ودر راه خداوند از هستی ونام ونشان خویش در
گذشت همه معاملات با او معاملات با خدا گشت وجمیع منسوبات باو منسوبات با خدا پس همه
فضایل او مندرج در این نسبت شد که الحمد لله رب العالمین یعنی حمد از پروردگار عالمیان است
وچنین از برای خدا است قوت وقدرت او قوت وقدرت خداست ونور وظهور او نور وظهور
خداست وجمال وجلال او جمال وجلال خداست وگفتار وکردار او گفتار وکردار خداست زیرا
که بذات وصفات وانچه از اوست وبا اوست مخصوص ومملوک خداست وچنین در این حمد بملاحظه اینست
بودن از برای یکی یکی خداوند نظر کن الف حروف توحید در ابتدای ان در می اید واحد شد وچنین بملاحظه
خلق در ان نظر کن محمد منسوب اینست که اسمی فی السماء احمد وفی الارض محمد یعنی اسم من در عالم غیب ومقام علی
احمد است ودر عالم ظاهر ومقام انکه محمد وتفصیل این فقرات بکار عوام نیاید مجملا حمد اول نوریست که
خداوند افرید او را وان سوره مبارکه را سبع المثانی خواند چرا که بچهارده صورت ظاهر شد واکمل ان
صور صورت حضرت خاتم صلوات الله علیه است یعنی در مقام فرق واما در مقام جمع همه ان صور صورت
محمد [illegible] است چه فرمودند اولنا محمد واخرنا محمد واوسطنا محمد وکلنا محمد وهمه ان بزرگواران حمد وثنای خداوند
ومخصوص ومملوک خداوند است که میفرماید الحمد لله رب العالمین واما الله اسم اعظم اسمهای خداست
واسم است از برای ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمالیه است از صفات قدس وپاکی خداوند
وصفات اضافه وخلق وتفصیل این صفات در کتب مشایخ ما انار الله برهانهم خاصه در کتاب
ارشاد العوام بفارسی شرح است وهرکه خواهد رجوع نماید ومراد از این ذات ظاهر
خداوندیست نه ذات بی اسم ورسم وبرتر از صفات چرا که ذات غیب خداوند بالاتر از اسم ورسم
وبرتر از صفات وعلامات است چنانکه حضرت امیر سلام الله علیه میفرماید کمال التوحید نفی الصفات
عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف وشهادة كل موصوف انه غير الصفة فمن وصفه فقد قرنه

فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله یعنی کمال توحید نفی صفات از خداست
بجهت شهادت هر صفتی باینکه غیر از موصوف است وشهادت هر موصوفی باینکه غیر از صفت است پس هرکه
خداوند را وصف نماید او را قرین ساخته وهرکه او را قرین ساخت او را ثانی گردانیده وهرکه او را
ثنی گردانیده او را مجزی داشته وهرکه او را مجزی دارد او را نشناخته مجملا مراد از این ذات ظاهر
خداست ومراد از او ذات الذوات در ذوات الذوات است والله اکبر است در شدائد
ورجوع خلق والتجا ایشان باوست وکسی است که خلق در ذات او متحیرند واز وصف او عاجز گشته
اند وحضرت صادق سلام الله علیه در تفسیر الله فرمودند الف الله آلاء الله نعمتهای خداوند است بر خلق خداوند
از نعم بولایت ما اهل بیت والکم الزام خداوند است خلق را بولایت ما اهل بیت وها هوان
وخوار است برای کسی که مخالفت بولایت ما اهل بیت نماید واما رب العالمین یعنی پروردگار عالمیان وکما فی
حدیث یعنی مالک جماعات است از هر مخلوق وخالق در سایق یعنی راننده ارزاق ایشان بسوی ایشان است
از راهی که می دانند واز راهی که نمی دانند ومیگرداند حیوانات را در قدرت خود وبیان را از روزی
خود غذا میدهد ودر کنف خود پناه میدهد ودر امر هریک از انها مصلحت خود تدبیر میفرماید وجمادات
را بالقدرت نگاه میدارد ونگاه میدارد انچه را که از انها متصل است از اینکه از هم بپاشند
ونگاه میدارد انچه تنها است از اینکه ملاصق هم شود نگاه میدارد اسمان را از اینکه بزمین افتد
مگر باذن خداوند وزمین را از اینکه خسف شود مگر باذن خداوند مجملا رب بمعنی مربی است وگفته شود
بر غیر خداوند نیز گفته شود چنانکه در قران است که اشرقت الارض بنور ربها یعنی زمین بنور مربی
ودرکار خود روشن گشت ودر زیارت است واشرقت الارض بنورکم یعنی زمین بنور شما ائمه
سلام الله علیکم روشن شده است ودر خبر است که رب الارض امام الارض یعنی پرورنده زمین امام
زمین است ومیفرماید اذکرنی عند ربک فانسیه الشیطان ذکر ربه وعزیز مصر را رب نامیده
اند پس رب بر خداوند وغیر خداوند گفته میشود هرکه مربی کسی است رب او است ورب العزة
پرورنده عالمیانست وعالمین جمیع عالم است وعالمهای بسیار است وجزئیات انها بحساب
در نمی اید وموافق نص قران واخبار کلیات عوالم هزار هزار عالم است چنانکه امام علیه السلام

فرمودند که خداوند عالم هزار هزار عالم آفریده و هزار هزار آدم شما در آخر آن عالمها و آدمهائید الحمد لله رب العالمین
می‌فرماید مقصود تربیت عامه خداوند است و چون رب را نسبت بعالمیان میدهد این تربیت جاری
بقدرت و مشیت خداست و ذات خداوند برتر است از اضافه و نسبت است ملتفت باش
که چه عرض میکنم سخن همان است که یفعل الله ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزته یعنی خداوند میکند
آنچه را که میخواهد بقدرت خود و حکم میکند بآنچه اراده میفرماید بعزت خود مجملا تربیت خداوند
بقدرت و فعل خداوند است نه بذات خداوند و توهم که مرتبه خفی مرتبه اسباب و الآثار
نه بذات و الرحمن الرحیم یعنی بخشاینده مهربان تفصیل تربیت خداوند است و خداوند را دو رحمت
است رحمت رحمانی و رحمت رحیمی و از اینجهة او را رحمن و رحیم خوانند اما رحمت رحمانی بطور
بطور اجمال رحمت عامه و واسعه است شامله است که فرا گیرنده همه ممکنات است و خداوند باین رحمت
کفار و اشرار را نیز نعمت حیات و وجود داده و ایشان را روزیها خورانیده پس بد نکوهش مرحمت قطع
ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر
داری و این رحمت شامل احوال همه خلق است و از این فرموده است الرحمن علی العرش استوی
یعنی رحمن مستولی بر عرش گردیده است پس چیزی با او از چیز دیگر نزدیکتر نیست و مراد از عرش
بیکی از تفاسیر همه ملک خداست و عرش عظیم یعنی ملک معظم است و چون رحمن مستولی بر ملک است پس
فیض او بهمه ملک است پس فیض او بهمه ملک میرسد و این فیض همه آن خیر است که در خلق دیده
میشود و اختصاص بنعمت حیات و رزق ندارد و رحمن اسم است از برای ذات مستجمعه از برای
صفات کمالیه از صفات اضافه و خلق و از الله بیک مرتبه پست تر است و بعد از الله اسمی
از آن بالاتر نیست و در حقیقت رحمن و حمد یکی است و رحمن اسم است و ذات خداوند است نه ذات غیبیه
خداوند و امام علیه السلام فرمودند رحمن کسی است که ببسط رزق بر ما ترحم میکند و در خبر دیگر است رحمن
عطوفت کننده بر خلق برزق که مواد رزق خود را از ایشان قطع نمیفرماید اگر چه اطاعت او
منقطع نشوند و این یعنی همان معنی سابق است که این رحمت رحمت شامله خداست که فرا گیرنده کل است
خواه نیک و خواه بد خواه سعید و خواه شقی و اما رحمت رحیمی رحمت خاصه خداوند است که شامل مومنان
است

مومنان است و بس و آنچه از نور و کمال دینی و ایمانی در نفوس ایشان است بعنایت رحمت رحیمیه شامل حال ایشان
شیعیان است دیگر و خداوند در قرآن از این دو رحمت خبر داده که رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها
للذین یؤمنون یعنی رحمت من همه چیز را فرا گرفته است زود باشد که آنرا بنویسم از برای کسانیکه ایمان
آورده اند پس رحمت واسعه اشاره برحمت رحمانیت و رحمت مکتوبه اشاره برحمت رحیمیه است و این
رحمتی است که در آیه دیگر میفرماید کتب علی نفسه الرحمة یعنی خداوند رحمت را بر نفس خود نوشته است و مراد
از این نفس نفس الله القائم فیه بالسنن است یعنی نفسی که در رسالت خدا قائم است بنهای خداست و مراد از
این رحمت رحمة الله علی الابرار و نقمته علی الفجار است پس مظهر رحمت الله رحمة للعالمین حضرت خاتم
النبیین صلوات الله و سلامه علیه است و مظهر رحمت رحیمیه حضرت خاتم الوصیین سلام الله علیه و رحمانیت
و رحیمیت خداوند باین وجود مبارک است و این دو بزرگوار مظهر و جلوه نور خود مظهر این دو اسم و این
صفت اند و ذوات آن بزرگواران از اسم بالاترند چنانکه حضرت امیر سلام الله میفرماید انا الذی
یقع علی الاسم و الذی اسم منهم اکبر از اسم و رسم برترم و رحمت لیاقت الفضل است و تمام عدل
پس قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون و مالک یوم الدین پادشاه روز جزاست و تفصیل رحمت
عدل خداوند و روز جزا زمان جزا دادن و هر وقت که چیزی بجزای خود برسد آن روز روز جزای اوست الا انه ظهور
عام و روز تمام این معنی در قیامت کبری است و الحال که سلطنت خداوند بواسطه تصرف و اقتدار آل
اطهار علیهم صلوات الملک الجبار درباره اخیار و اشرار بحکومت در جنت و نار ظاهر آشکار میگردد و حساب
خلایق بعهده خدام ذوی الاحترام است و گذارده میشود و هر عملی با میزان وجود آن بزرگواران سنجیده میگردد
و صراط ولایت ایشان منسوب میشود و خداوند میفرماید هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم
تعملون این کتاب ما که بحق بر شما نطق میکند و آنجناب و آل علیهم السلام بجهنم خطاب میکنند و کالک خذی
هذا و ذری هذا این را بگیر و آن را رها کن و واگذار و آنجناب رضوان خازن بهشت و مالک خازن نار
کلید جنت و نار را تسلیم خدام آل محمد صلی الله علیه و آله مینمایند و ایشان آنچه باید و شاید تصرف میفرمایند
هنالک الولایة لله الحق و لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و خشعت الاصوات للرحمن و لا تسمع
الا همسا و عنت الوجوه للحی القیوم و ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و لله میراث السموات و الارض

والحکم لله العلی الکبیر و چون عارف از کلزار خدا شناسی بیار خداوند ستوده کشته و رحمت و فضل او را شامل بهمه و عظمت
و جلالت او را دریافت خاضع و خاشع میکردد و بزبان حال میکوید که ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی وقال
ترا عبادت میکنیم و از تو استعانت میجوییم و مراد از این عبودیت همه اقسام عبودیت است و نه یکی از انواع
عبودیت است و عبد بهمه مراتب و حالات و صفات خود عبد است و در همه حالات باید استعانت بجوید و
و مرجع این خطاب صاحب اسمهای سابق است و مخاطب کسی است که مرجع خلق و صاحب فضل و عدل و
مالک روز جزا است و مالک همه این صفات خدا است و جز خدا را عبادت نباید کرد و از جز خدا
استعانت نشاید جست و عبد دو حد است عبد خلق و عبد طاعت عبد خلقت آن است که او را
آفریده باشند و عبد طاعت نیست که مطیع امر و نهی باشد و عبودیت موافق جز جوهری است که خفی آن
و کنه آن ربوبیت است و هر که خدمت کرد نعمت یافت و هر که بنده که بنده خداوندی فرمود و مراد از این
خداوندی آن نیست که خدا میشود بلکه صاحب ربوبیت و بزرگی میشود و باز عبد دو حد است عبد کونی و عبد شرعی
و عبادت دو عبادت است عبادت کونیه و عبادت شرعیه و مراد از کونی آن است که عبد کونی نفس کسی
خداوند با او فرموده باشد موجود شود و مکلف باشد و عبد شرعی کسی است که در احکام حلال و حرام بنده کسی کند
و اما استعانت نیز در استعانت است و معین در معین یکی و فعه معین آن است که کمک ذات منال الکمر قوی معاون
ضعیف است چنانکه بیمار با عانت دیگری راه میرود و اگر معین اعانت نکند بقدرت خود حرکت نباید دیگر
دیگران است که دستگیری نماید و حال آنکه آن قوت زیردست نیز آفریده و عطای اوست پس اعانت خداوند چنان
نیست که قوت تو در طاعت و قوای تو باشد و خداوند کمک حال باشد بلکه تو و فعل و قوه تو و فعل
و قوه و توفیق تو همه از اعانت خدا است و اعانت خداوند بموافقت اسباب قدر و قضا منفقت
باشد چنانچه عرض کردم و چون مقام مقام عبادت است و محل استعانت کو بنده میکوید که اهدنا
الصراط المستقیم یعنی ما را هدایت کن و فرما براه راست و هدایت راه نمایند و مراد از این راه نمودن خود همراه
راه نمودن است راه بنمایند و خود همراهی نفرمایند و راه رو را بمنزل نرسانند زیرا که بمقتضای
استعانت و اعانت سابق در هر کامی که سالک قدم میزند محتاج بمعین است و بی دلالت
هادی پی در پی راه را از چاه نتوان دانست و راه نیز کمیت که مصاحبت او ممکن باشد و با ینچه هدایت
خداوند

خداوند نه هدایت کنندیان طریق خیر و نجات است و نه خداوند می فرماید انما انت منذر و
لکل قوم هاد و در زیارت میخوانی در زیارت جامعه است السلام علی ائمة الهدی ... طلب هدایت
از خداوند بهدایت کنندیان راه نجات و الآن نه ذات خدا شناسی میتوان دید و نه سخن او را میتوان
شنید پس نیاز کذار طلب میکند که خداوند امداد در هر حال براه راست هدایت فرماید از برای صراط معانی
در جلد دوم کتاب مستطاب ارشاد العوام در معنی صراطات اکر خواهی رجوع کن و چنین صراط و صراطات
صراط جنت و نار و خیر و شر چنانکه خداوند میفرماید و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی
علی صراط المستقیم یعنی هیچ جنبنده نیست مگر آنکه خداوند پیشانی او را گرفته است و میکشاند و پروردگار
من بر صراط مستقیم است لهذا میکوید صراط الذین انعمت علیهم یعنی خداوندا مرا براه هدایت فرما که
راه آن کسانی است که برایشان انعام کرده و آن صراط نبیین و شهدا و صالحین است و ایشانند
که خداوند نعمت خود را که ولایت ائمه اطهار و محبت عترت اخیار و محبت سادات ابرار و عطای
موالیان اخیار است بر ایشان تمام فرموده و ایشان کسانی هستند که این نعیم مقیم و اشتند و ائمه علیهم السلام
و اولیاء این نعم کردانیده و این صراط صراط علی بن ابی طالب سلام الله علیه چنانکه فواتح
سوره که حروف نورانیه است برای شهادت میدهد و چنین آن حروف را استنطاق کنند گفته
میشود که صراط علی حق نمسکه و در هر مرتبه صراط صراط اعلی است که آن والی در ولایت و محبت
و طریقه امر و نهی او سیر میکند پس صراط انبیا ائمه اطهارند و صراط اوصیا و انبیا بزرکوارند و
صراط شیعیان ابرار چنین ذکر راه نجات که سبیل هدایت شد و سالک مستعد راه هدایت و اهل
نجات کردیدند و ولایت و برائت لازم و ملزومند و هیچ یک بی دیگری کامل نیست و هر یک شرط
دیگری است میکوید غیر المغضوب علیهم و لا الضالین یعنی نه آنهایی که راه کسانی را که ایشان کافرند خشم کرده شد
اند نه گمراه شدند پس جماعت اول که خداوند بر ایشان غضب فرموده است رؤسای باطل و ائمه نارند
و جماعت دوم سالکان و اعوان دار البوار و میشود مراد از جماعت اول یهود است یا شند
و ایشانند کسانی که گفتند ید الله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
ینفق کیف یشاء یعنی یهود گفتند دست خدا بسته است دست ایشان بسته و ملعون شدند بانچه گفتند

بلکه دوست خدا بار است و هر کونه که خواهند انفاق می نمایند و کمراهان نصاری است انهم کفتند مسیح پسر خداست
و قائل بخدایان سه کانه شده اند و بعضی از ایشان مخفف سر حجر را خدا کرفته اند و حضرت امیر سلام الله
علیه در تفسیر این ایه شریفه یعنی بکو بنما هدایت کن ما را براه کسانی که بر ایشان انعام کرده بتوفیق از برای دین
خود و طاعت خود نه بمال و صحت چرا که بعضی از ایشان کفار باشند یا فاسق باشند و اوایشان کسانی که خداوند تعالی
میفرماید و هر کس که خدا و رسول را اطاعت نماید از جماعت کسانی هستند که خداوند بر ایشان انعام کرده از پیغمبران
و صدیقان و شهدا و صالحان و نیکو رفیق هستند ایشان غیر المغضوب علیهم ایشان یهودند که خداوند در حق
ایشان فرموده است من لعنه الله و غضب علیه یعنی کسی که خداوند او را لعنت کرده است و بر او غضب نموده و لا الضالین
ایشان نصاری اند که خداوند در حق ایشان فرموده قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا یعنی کمراه شدند پیش از این
و کمراه کردند جمع کثیر را و ان امیر کوار فرموده هر کس کافر بخداوند شود مغضوب علیه است و کمراه از راه خداوند تعالی
است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده انعمت علیهم شیعه علی هستند یعنی انعام کرده باشی بولایت علی بن
ابی طالب علیه السلام نه غضب کرده شده اند و نه کمراه شده اند و در روایت که مراد است مغضوب علیهم نصاب و ضالین
اهل شکوکند که ائمه امام را نشناسند و انچه تفسیر این سوره عرض کردم از ظاهر و قشر بود و باطن و تاویل و بطن باطن
الاساس نمیتوان عرض کردم بجهة اختصار بیان و هم بجهة انقلاب زمان و استیلای اهل جور و طغیان و اما تفسیر سوره
توحید نیز از غوامض اسرار است و در بیان فقرات این سوره شریفه نیز بطور اجمال چند کلمه عرض میکنم
مائدة بدانکه شرح سوره مبارکه توحید در حقیقت اسرار و رموز بسیار است و در این مختصر نکنجد و الکه در کتاب
این اسرار باید بزبان علمی بیان شود و اینکونه شرح منافی مقصود است پس عامیانه بطور اجمال عرض میکنم
که سوره مبارکه مشتمل بر اسرار توحید و مراتب تفریدیست و هر یک از فقرات این سوره اشاره بمقامی از مقامات
توحید است پس از کلمه قل که فعل امر است و بعضی کفتن خطاب میشود کلام کننده در غیب است که امر بکفتن فرموده
و ان امر کننده در حجب است که امر بکفتن فرموده ذات غیبی است و پنهانی بر تر از نام و نشان است و بیرون
از وهم و کمان و از ان ذات غیبی هر چند تعبیر نمیتوان اورد به پارسی چرا که از وهم و رسم بیرون بهتر است
و حدیث کمیل از حقیقت که حضرت امیر سلام الله علیه در جواب کمیل میفرماید شرح این مقام است و در کتب
مشایخ ما انار الله برهانهم مشروحا مذکور است هر که خواهد رجوع نماید و هو اشاره بان ذات پنهانی است
واشاره

و اشاره بغایت اینکه درک ان محسوس است و سرتا پا غیب است و از خود جهتی ندارد و الله بمقام الوهیت است
و مقام الوهیت تمام اسماء و صفات است و خداوند را اسم اعظم از ان جهت که همه صفات کمالیه خداوند
در تحت مقام این اسم مبارک است و معنی الله فی الجمله در سوره حمد عرض کرده ام و بعد از الوهیت مقام احدیت
خداوندیست و احدیت وصف خداست و احد کسیست که یکانه باشد و ذات او از اجزا فراهم نیامده باشد
در او اعتبارها و جهتها نباشد و معنی فارسی ان یکی است و هو الله احد یعنی خداوند یکی است و مانند خلق
خودش نیست که صاحب اجزا باشد مثل زید مثلا که اعضا و جوارح و جان و تن دارد و اکر چه یک نفر است و لیکن
صاحب اجزای بسیار است و صمد معنی ستیده و مطاع است و ما بقی سوره تفسیر صمدیت است لهذا فرماید لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد یعنی خداوند نمی زاید و چیزی از ذات او بیرون نیاید چه بطور ظاهر باشد که معروف است
و چه بطریق دیکر مانند انکه چشمه زاینده ابست و شعله چراغ زاینده نور است و انچه بدینها ماند و خداوند
زاییده نشده که از برای او اصلی باشد و معدنی باشد و محلی باشد که از ان محل خارج شده باشد چه بطور
ظاهر و چه بطورهای دیکر چنانکه عرض کردم و نور چشم زاینده از جسمست و نور افتاب از افتاب و فلزات
از معادن و انچه بدینها ماند و از برای خداوند شریکی نیست و اخبار در تفسیر صمد از ائمه سلام الله علیهم
بسیار است رسیده است و در کتب اصحاب جمع است هر کس خواهد رجوع نماید مجملا این سوره مبارکه را نسبت
الرب خوانده اند و خداوند توحید خود را در این سوره شرح فرموده است و چنین رسیده است که در اخر الزمان
قومی خواهند امد که در توحید تعمق دارند لهذا این سوره را نازل کردانید که اسرار توحید بروز کند و از
توجهات باطله خود باز ایستند و مراتب توحید پنج است مقام ذات و هویت و الوهیت و احدیت و صمدیت
و همه مراتب اسما خداوند در این کلمات مختصر جمع فرموده است و مشایخ ما انار الله برهانهم این مراتب را از بسیاری
از مقامات شرح فرموده اند محتاج به بسط مقال و خالی از اشکال نبود در این مختصر عرض نکردم و هم
ان فوق مشاعر عوام است و اما معنی تسبیح در رکوع و سجود ان است که منزه است پروردکار عظیم و اعلی من
و او را بحمد او تسبیح میکنم و تسبیح میکنم و تسبیح اختصاص بکلمه سبحان الله ندارد بلکه لا اله الا الله و الله اکبر نیز تسبیح
است و تسبیح بحمد از جمله بالاتر است و مراد انست که خداوند را بحمد خدا تسبیح میکنم و در باطن مراد از حمد
وجود مبارک خاتم انبیا صلی الله علیه و آله است و باین اعتبار تسبیح بحمد تسبیح پاکی و قدس خداوند کوا

وجود مسعود خاتم صلوات الله علیه شناسی و خدا شناسی بپاکی و قدس آن بزرگوار متصف باین صفت کرده از فرط
عظمت و علو در کتب مشایخ ما انار الله برهانهم بسیار است و مظهر این دو صفت وجود مبارک نبی و ولایت
و اما تشهد بعد از سجود بمنزله حیات بعد از موت و وجدان بعد از فقدان و فقرات بعد از تشهد
نیز از آنچه سابق عرض شد واضح و عیان است و اما سلام بمنزله خدا حافظی از خدمت سلطان و استرخاص
از آن آستان است و رسم عرض آنست که هنگام وداع سلام میکنند و سلام اول سلام بر پادشاه زمین
و آسمان و مقصود انس و جان است و سلام دویم بر حضرت ولی علیه السلام و ائمه اطهار و سادات
اخیار و سلام سیم سلام بر حفظه و خدام و حجاب بارگاه حضرت سلطان سبحانی و واقفان آن
آستان است و سلام و تسلیم است و رحمت و فیض خداوند است و عطای الوهیت چنانکه گذشت و برکت
و زیادتی و فزایش در مال و جان و قدر و مقام و ملک و حشمت است و چون سخن باینجا رسید شوقی
بیش لکن مجال تفصیل نماند لهذا اواخر این رساله در نهایت اجمال است و بهمین جا ختم شد فی
هشتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۷۲ خداوند رحمت کند خواننده این کلمات را و طلب آمرزش بجهة
کاتب نماید حرره العبد الخاطی روسیاه سید عبد الحسین ... جمعه ۲۰ شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۱
خداوند را قسم میدهم بحق محمد و آل محمد که کسانی که این رساله صحیح مینمایند و مقابله میکنند
که در دنیا و آخرت دستشان از دامن ولای اولیا در دنیا و آخرت کوتاه نگرداند بحق الحق
و بنی المطلق صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

